

به نام یزدان پاک

همه سوال های
فلسفه
۱۴۰۳

تالیف و تدوین
حسین کفاشیان پیلندی

فهرست مطالب

آزمون کارشناسی ارشد فلسفه ۱۴۰۳

۷.....	فلسفه غربی
۹.....	پاسخ‌نامه فلسفه غربی
۵۲.....	فلسفه اسلامی
۵۴.....	پاسخ‌نامه فلسفه اسلامی
۹۳.....	فلسفه عمومی
۹۴.....	پاسخ‌نامه فلسفه عمومی
۱۳۷.....	منابع

آزمون کارشناسی ارشد فلسفه ۱۴۰۳

فلسفه غربی



۱. ویتگنشتاین مانند کانت در پی تبیین شرایط امکان شناخت ما از عالم خارج است، اما نه از طریق ذهن بلکه از طریق
 (۱) ادراک حسی (۲) زبان (۳) شهود (۴) علم
۲. راسل در واقعی شمردن کلیات، متأثر از کدام فیلسوف بود؟
 (۱) افلاطون (۲) دکارت (۳) کانت (۴) هگل
۳. از نظر هایدگر، بنیادی ترین خصلت دازاین، است.
 (۱) ترس آگاهی آن (۲) در جهان بودن آن (۳) بودن به سوی مرگ (۴) بودن با دیگران
۴. ویتگنشتاین، هایدگر و گادامر به ترتیب به کدام مکتب فلسفی تعلق دارند؟
 (۱) فلسفه تحلیلی - اگزیستانسیالیسم - هرمنوتیک (۲) فلسفه تحلیلی - هرمنوتیک - اگزیستانسیالیسم
 (۳) پراگماتیسم - اگزیستانسیالیسم - هرمنوتیک (۴) پراگماتیسم - اگزیستانسیالیسم - پدیدارشناسی
۵. جورج بارکلی، به کدام تصورات قائل نیست؟
 (۱) جزئی (۲) خیالی (۳) حسی (۴) کلی مجرد
۶. کدام مورد را نمی توان از اوصاف تفکر دوره رنسانس شمرد؟
 (۱) توجه خاص به افلاطون (۲) توجه خاص به ارسطو
 (۳) نگرش ریاضی به جهان (۴) اهمیت دادن به عقل فردی انسان ها
۷. در اندیشه اسپینوزا، طبیعت طبیعت آفرین (Natura Naturas) با کدام مورد مطابقت دارد؟
 (۱) حالات نامتناهی (۲) صفات نامتناهی
 (۳) جوهر به همراه صفاتش (۴) جوهر به همراه حالاتش
۸. در دیدگاه آگوستین، کدام مورد در خصوص «ش» درست است؟
 (۱) شرّ طبیعی در عالم وجود ندارد. (۲) شرّ طبیعی به خاطر گناه نخستین است.
 (۳) شرّ طبیعی، امری وجودی و نسبی است. (۴) هیچ نوع شرّ (طبیعی و اخلاقی) در عالم وجود ندارد.
۹. آیا از نظر توماس آکوئینی، صفاتی از صفات مخلوقات را می توان بر خداوند نیز حمل کرد؟
 (۱) بلی، زیرا او معتقد به نظریه تشابه (analogia) است. (۲) بلی، زیرا او به اشتراک معنوی معتقد است.
 (۳) خیر، زیرا او به اشتراک لفظی معتقد است. (۴) خیر، زیرا او به الهیات سلبی معتقد است.
۱۰. هایدگر اصطلاح «ترس آگاهی» یا «دلهره» را از کدام فیلسوف اقتباس کرده است؟
 (۱) شوپنهاور (۲) هگل (۳) نیچه (۴) کی‌یرکگور
۱۱. از نظر «لاک»، کدام مورد جزو تصورات مرکب نیست؟
 (۱) احساس ها (۲) جواهر (۳) حالات (۴) نسبت ها
۱۲. فلسفه دینی، با آموزه ها و آثار کدام فیلسوف آغاز می شود؟
 (۱) فارابی (۲) کندی (۳) فیلون اسکندرانی (۴) کلمنت اسکندرانی
۱۳. مفهوم «دیالکتیک» در آموزه های کدام فیلسوف عام ترین معنا و اطلاق را دارد؟
 (۱) ارسطو (۲) بوئتیوس (۳) زنون (۴) هگل
۱۴. ضرورت توجه به علیت فاعلی را نخستین بار کدام فیلسوف طبیعی مطرح کرد؟
 (۱) امپدوکلس (۲) پارمنیدس (۳) دموکریتوس (۴) فیثاغورس
۱۵. انتقاد ارسطو از افلاطون در باب نظریه مُثُلِ معقول، عمدتاً ناظر به کدام بعد این نظریه است؟
 (۱) اصل وجود معقولات (۲) جدایی مُثُل از محسوسات
 (۳) قول به شأن الهی معقولات (۴) ضرورت یا عدم ضرورت طرح این نظریه



شرح موضوع و منظور سؤال:

موضوع سؤال: این سؤال به بررسی دیدگاه لودویگ ویتگنشتاین، فیلسوف برجسته قرن بیستم، در خصوص شرایط امکان شناخت ما از جهان خارج می‌پردازد و آن را با دیدگاه ایمانوئل کانت، فیلسوف روشنگری، مقایسه می‌کند. سؤال مطرح می‌کند که هر دو فیلسوف به دنبال تبیین این شرایط هستند، اما در حالی که کانت بر نقش ذهن تأکید می‌کند، ویتگنشتاین رویکرد متفاوتی را اتخاذ می‌نماید. منظور سؤال یافتن آن عامل جایگزین از دیدگاه ویتگنشتاین است که شرایط امکان شناخت را فراهم می‌آورد.

عنوان کلی برای مفهوم سؤال: تغییر رویکرد در تبیین شرایط امکان شناخت: از ذهن کانتی به زبان ویتگنشتاینی.

دلایل تخصصی و علمی برای انتخاب گزینه صحیح:

لودویگ ویتگنشتاین در دوره متأخر فلسفی خود، به ویژه در اثر مشهورش "پژوهش‌های فلسفی" (Philosophical Investigations) رویکردی به غایت متفاوت از کانت در تبیین شرایط امکان شناخت اتخاذ کرد. در حالی که کانت در "نقد عقل محض" (Critique of Pure Reason) "ساختارهای پیشینی ذهن" (مقولات فاهمه و صور حسی زمان و مکان) را به عنوان بنیان‌های شناخت تجربی معرفی می‌نماید، ویتگنشتاین بر نقش محوری زبان در شکل‌گیری فهم ما از جهان تأکید می‌ورزد.

ویتگنشتاین مفهوم "بازی‌های زبانی" (language-games) را مطرح می‌کند تا نشان دهد که معنای واژه‌ها و در نتیجه، فهم ما از جهان، نه از طریق ارتباط مستقیم با اشیاء یا ساختارهای ذهنی ثابت، بلکه از طریق کاربرد آن‌ها در زمینه‌های اجتماعی و در قالب قواعد و قراردادهای زبانی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، زبان برای ویتگنشتاین صرفاً ابزاری برای بازنمایی جهان نیست، بلکه خود ساختاری است که امکان فهم و شناخت جهان را برای ما فراهم می‌آورد. قواعد حاکم بر بازی‌های زبانی، چارچوبی را ایجاد می‌کنند که در درون آن می‌توانیم درباره جهان سخن بگوییم، آن را توصیف کنیم و درک کنیم. این دیدگاه با رویکرد کانت که بر ساختارهای ذهنی جهانشمول و ضروری تأکید دارد، در تضاد است. ویتگنشتاین معتقد است که شناخت ما از جهان ریشه در توافقات و رویه‌های زبانی ما دارد و این توافقات می‌توانند در جوامع و فرهنگ‌های مختلف متفاوت باشند. بنابراین، شرایط امکان شناخت از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، نه در ساختار ثابت ذهن، بلکه در ساختار پویا و اجتماعی زبان نهفته است.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه صحیح، زبان، به درستی نشان می‌دهد که ویتگنشتاین در پی تبیین شرایط امکان شناخت از عالم خارج است، اما نه از طریق ساختارهای پیشینی ذهن (همانند کانت)، بلکه از طریق نقش بنیادین زبان. این بدان معناست که فهم ما از جهان، چگونگی دسته‌بندی و تفسیر آن، و حتی خود امکان سخن گفتن درباره آن، همگی در چارچوب نظام زبانی ما شکل می‌گیرد.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

انتخاب زبان به عنوان پاسخ صحیح، ما را به سوی درک عمیق‌تری از چرخش زبانی (linguistic turn) در فلسفه قرن بیستم رهنمون می‌سازد که ویتگنشتاین یکی از مهم‌ترین چهره‌های آن است. این چرخش تأکید بر نقش اساسی زبان در شکل‌دهی به تفکر، شناخت و واقعیت دارد. از این منظر، زبان صرفاً وسیله‌ای برای انتقال افکار نیست، بلکه نظامی ساختارمند است که پیش از هرگونه تجربه یا تفکر، چارچوب‌های مفهومی ما را تعیین می‌کند.

تفسیر، نقد و بررسی گزینه صحیح:

تفسیر این گزینه نشان می‌دهد که ویتگنشتاین دیدگاهی برساختی (constructivist) در مورد شناخت دارد. او معتقد است که واقعیت آن‌گونه که ما آن را می‌فهمیم، تا حد زیادی محصول نظام‌های زبانی ماست. این دیدگاه در مقابل رئالیسم سنتی قرار می‌گیرد که معتقد است واقعیت مستقل از ذهن و زبان ما وجود دارد.

نقد این دیدگاه می‌تواند از این منظر صورت گیرد که آیا زبان به طور کامل تعیین‌کننده شناخت است یا عوامل دیگری مانند تجربه حسی و تعامل با جهان مادی نیز نقش دارند؟ برخی منتقدان معتقدند که تأکید بیش از حد ویتگنشتاین بر زبان ممکن است منجر به نوعی نسبی‌گرایی شود، به این معنا که حقیقت و واقعیت در جوامع زبانی مختلف متفاوت خواهد بود.

با این حال، بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که ویتگنشتاین به دنبال انکار واقعیت خارجی نیست، بلکه می‌خواهد نشان دهد که دسترسی و فهم ما از این واقعیت همواره از طریق لنز زبان صورت می‌گیرد. قواعد و ساختارهای زبان ما هستند که تعیین می‌کنند چگونه جهان را دسته‌بندی کنیم و درباره آن بیندیشیم.

شخصیت‌ها و نظرات و آثارشان:

- **لودویگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) (۱۸۸۹-۱۹۵۱)** فیلسوف اتریشی-بریتانیایی که به طور گسترده‌ای به عنوان یکی از مهم‌ترین فیلسوفان قرن بیستم شناخته می‌شود. او دو دوره فلسفی متمایز داشت.

○ **دوره اول (ویتگنشتاین متقدم):** اثر اصلی این دوره، "رساله منطقی-فلسفی" (Tractatus Logico-Philosophicus) است. در این

اثر، ویتگنشتاین به دنبال یافتن ارتباط بین زبان، تفکر و جهان بود و نظریه "تصویر" (picture theory) را مطرح کرد که بر اساس آن، جملات معنادار تصویری از واقعیت هستند. او همچنین بر اهمیت منطق و ساختار صوری زبان تأکید داشت و معتقد بود که مسائل فلسفی ناشی از سوء تفاهم‌های زبانی هستند.



○ **دوره دوم (ویتگنشتاین متأخر):** اثر اصلی این دوره، "پژوهش‌های فلسفی (Philosophical Investigations)" است که پس از مرگ او منتشر شد. در این اثر، ویتگنشتاین رویکردی کاملاً متفاوت اتخاذ کرد و بر نقش زبان در عملکردهای اجتماعی و در قالب "بازی‌های زبانی" تأکید ورزید. او مفهوم "معنا به مثابه کاربرد (meaning as use)" را مطرح کرد و نشان داد که معنای واژه‌ها بستگی به نحوه استفاده از آن‌ها در زمینه‌های مختلف دارد. او همچنین به بررسی مفاهیمی مانند پیروی از قاعده، فهم، و حالات ذهنی پرداخت.

● **ایمانوئل کانت: (Immanuel Kant) (۱۷۲۴-۱۸۰۴)** فیلسوف آلمانی و یکی از چهره‌های محوری در فلسفه مدرن. او به دلیل تلاش برای آشتی دادن عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی و همچنین تأثیر عمیقش بر حوزه‌های متافیزیک، معرفت‌شناسی، اخلاق و زیبایی‌شناسی شناخته می‌شود. اثر اصلی او در حوزه معرفت‌شناسی، "نقد عقل محض (Critique of Pure Reason)" است که در آن به بررسی حدود و امکانات عقل بشری می‌پردازد و ساختارهای پیشینی ذهن را به عنوان شرایط امکان تجربه و شناخت معرفی می‌کند. از دیگر آثار مهم او می‌توان به "نقد عقل عملی (Critique of Practical Reason)" در حوزه اخلاق و "نقد قوه حکم (Critique of Judgment)" در حوزه زیبایی‌شناسی اشاره کرد.

● **گزینه ۱) ادراک حسی: (Sensory Perception)** اگرچه ادراک حسی نقش مهمی در کسب اطلاعات از جهان خارج دارد، اما از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، این ادراک‌ها خود در چارچوب زبان تفسیر و فهمیده می‌شوند. به عبارت دیگر، ما جهان را از طریق دسته‌بندی‌ها و مفاهیمی که زبان در اختیار ما قرار می‌دهد، تجربه می‌کنیم.

● **گزینه ۲) شهود (Intuition):** شهود به معنای درک مستقیم و بی‌واسطه یک حقیقت یا واقعیت است. اگرچه شهود در برخی مکاتب فلسفی نقش مهمی دارد، اما ویتگنشتاین متأخر بر نقش میانجی‌گر زبان در فرایند شناخت تأکید می‌کند و کمتر به مفهوم شهود می‌پردازد.

● **گزینه ۴) علم: (Science)** علم به عنوان یک نظام معرفتی سازمان‌یافته، از زبان به عنوان ابزار اصلی خود برای توصیف، تبیین و پیش‌بینی پدیده‌ها استفاده می‌کند. از دیدگاه ویتگنشتاین، خود علم نیز یک "بازی زبانی" پیچیده با قواعد و مفاهیم خاص خود است. بنابراین، زبان مقدم بر علم به عنوان شرط امکان شناخت قرار می‌گیرد.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

● **گزینه ۱) ادراک حسی:** همانطور که پیش‌تر اشاره شد، اگرچه ادراک حسی برای دریافت اطلاعات از جهان ضروری است، اما ویتگنشتاین متأخر معتقد است که این ادراک‌ها بدون چارچوب زبانی نمی‌توانند به شناخت منسجم و قابل فهم تبدیل شوند. زبان است که به ما امکان می‌دهد تجربیات حسی خود را دسته‌بندی کنیم، به آن‌ها معنا ببخشیم و درباره آن‌ها با دیگران ارتباط برقرار کنیم. به عبارت دیگر، زبان پیش‌شرط فهم و تفسیر ادراکات حسی ماست.

● **گزینه ۳) شهود:** در فلسفه ویتگنشتاین متأخر، تأکید اصلی بر نقش قواعد و قراردادهای زبانی در شکل‌گیری شناخت است. شهود، به عنوان یک درک مستقیم و غیر استدلالی، با این رویکرد که شناخت از طریق مشارکت در بازی‌های زبانی و پیروی از قواعد آن‌ها حاصل می‌شود، سازگار نیست. ویتگنشتاین بیشتر به نحوه عملکرد زبان در عمل و در تعاملات اجتماعی توجه دارد تا به درک‌های ذهنی بی‌واسطه.

● **گزینه ۴) علم:** علم یک نظام معرفتی مبتنی بر روش‌های خاص و استفاده از زبان برای توصیف و تبیین جهان است. در حالی که علم نقش بسیار مهمی در شناخت ما از جهان دارد، از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، خود علم نیز یک "بازی زبانی" است که بر اساس قواعد و مفاهیم خاص خود عمل می‌کند. بنابراین، زبان به عنوان یک نظام کلی‌تر و بنیادین‌تر، شرط امکان شکل‌گیری خود علم و شناخت علمی است. به عبارت دیگر، ما برای انجام فعالیت‌های علمی و فهم نتایج آن، نیازمند زبان هستیم.

مطالب تخصصی:

● **چرخش زبانی: (Linguistic Turn)** یک تحول مهم در فلسفه قرن بیستم که بر نقش محوری زبان در فلسفه و سایر حوزه‌های علوم انسانی تأکید دارد. فیلسوفانی مانند گوتلوب فرگه، برتراند راسل، لودویگ ویتگنشتاین و جی. ال. آستین از جمله چهره‌های برجسته این جنبش هستند. چرخش زبانی معتقد است که بسیاری از مسائل فلسفی ناشی از سوء تفاهم‌های زبانی هستند و برای حل آن‌ها باید به تحلیل زبان پرداخت.

● **بازی‌های زبانی: (Language-games)** مفهومی کلیدی در فلسفه متأخر ویتگنشتاین که به کاربردهای مختلف زبان در زمینه‌های اجتماعی اشاره دارد. ویتگنشتاین معتقد است که معنای واژه‌ها نه از طریق ارتباط آن‌ها با اشیاء یا ایده‌ها، بلکه از طریق نقش و کاربرد آن‌ها در فعالیت‌های زبانی خاص (مانند توصیف کردن، فرمان دادن، سؤال پرسیدن، داستان گفتن و غیره) تعیین می‌شود. هر بازی زبانی دارای قواعد خاص خود است و فهم یک واژه یا جمله مستلزم دانستن قواعد بازی زبانی مربوط به آن است.

● **معنا به مثابه کاربرد: (Meaning as Use)** یکی دیگر از مفاهیم مهم در فلسفه متأخر ویتگنشتاین که بیان می‌کند معنای یک واژه یا عبارت در نحوه استفاده از آن در زبان و در زمینه‌های مختلف مشخص می‌شود. این دیدگاه در مقابل نظریه‌های معنایی که بر ارتباط واژه‌ها با اشیاء یا ایده‌ها تأکید دارند، قرار می‌گیرد.

● **فرم زندگی: (Form of Life)** مفهومی در فلسفه متأخر ویتگنشتاین که به مجموعه‌ای از اعمال، عادات، رسوم و نهادهای اجتماعی اشاره دارد که زمینه را برای بازی‌های زبانی فراهم می‌کنند. ویتگنشتاین معتقد است که فهم زبان و معنای واژه‌ها در نهایت به درک فرم زندگی مربوط به آن زبان بستگی دارد.

● **مقولات فاهمه: (Categories of Understanding)** مفهومی در فلسفه کانت که به دوازده مفهوم بنیادین و پیشینی ذهن اشاره دارد که تجربه حسی را سازماندهی و برای شناخت ممکن می‌سازند. این مقولات شامل مفاهیمی مانند وحدت، کثرت، تمامیت، واقعیت، نفی، محدودیت، جوهر، عرض، علیت، معلولیت، کنش متقابل، امکان، وجود و ضرورت هستند.

• **صور حسی: (Forms of Intuition)** مفهومی در فلسفه کانت که به دو ساختار پیشینی ذهن (زمان و مکان) اشاره دارد که نحوه دریافت و سازماندهی ادراکات حسی ما را تعیین می‌کنند. کانت معتقد است که تمام تجربیات حسی ما در قالب زمان و مکان رخ می‌دهند و این دو صورت، ساختارهای ضروری برای تجربه هستند.

۲. گزینه ۱

شرح موضوع و منظور سؤال:

موضوع این سؤال، بررسی تأثیرپذیری برتراند راسل، فیلسوف برجسته قرن بیستم، از دیگر فیلسوفان غربی در زمینه دیدگاه او درباره واقعیت داشتن کلیات (Universals) است. منظور سؤال این است که مشخص شود راسل در پذیرش واقعیت مستقل و عینی برای مفاهیم کلی مانند «سرخی»، «عدالت» یا «انسانیت»، تحت تأثیر کدام فیلسوف قرار داشته است. به عبارت دیگر، سؤال به دنبال ریشه‌های فلسفی دیدگاه راسل در مورد هستی‌شناسی کلیات در میان فیلسوفان پیشین غرب می‌گردد.

عنوان کلی برای مفهوم سؤال:

ریشه‌های افلاطونی رئالیسم کلیات در فلسفه برتراند راسل

دلایل تخصصی و علمی گزینه صحیح:

برتراند راسل در آثار اولیه خود، به ویژه در کتاب «مسائل فلسفه» (The Problems of Philosophy) که در سال ۱۹۱۲ منتشر شد، به صراحت از تأثیرپذیری خود از افلاطون در زمینه واقعیت کلیات سخن می‌گوید. راسل معتقد بود که کلیات، مانند اعداد، روابط و ویژگی‌ها، دارای وجودی مستقل از اشیاء جزئی هستند که آنها را مثال می‌زنند. این دیدگاه به طور قابل توجهی با نظریه مثل افلاطون شباهت دارد.

افلاطون در نظریه مثل خود، جهان را به دو قلمرو تقسیم می‌کند: قلمرو محسوسات که محل تغییر و فنا است و قلمرو مُثُل که جایگاه حقایق ابدی و تغییرناپذیر مانند عدالت، زیبایی و خوبی است. به نظر افلاطون، اشیاء جزئی که در جهان محسوسات می‌بینیم، صرفاً سایه‌ها یا نمونه‌های ناقصی از مُثُل هستند. کلیات، در این نظریه، همان مُثُل هستند که وجودی واقعی و مستقل دارند.

راسل، با وجود تفاوت‌هایی در جزئیات، دیدگاهی مشابه را در مورد کلیات اتخاذ می‌کند. او استدلال می‌کند که اگر ما بتوانیم درباره کلیات فکر کنیم و آنها را بشناسیم، پس باید وجودی مستقل داشته باشند. برای مثال، وقتی ما درباره «سرخی» فکر می‌کنیم، ذهن ما به یک مفهوم کلی اشاره می‌کند که مستقل از تمام اشیاء قرمز رنگ خاص وجود دارد. راسل بر این باور بود که انکار واقعیت کلیات منجر به مشکلات جدی در منطق و معرفت‌شناسی می‌شود.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

برتراند راسل، یکی از مهم‌ترین فیلسوفان و منطق‌دانان قرن بیستم، در مباحث مربوط به هستی‌شناسی و به ویژه در زمینه واقعیت کلیات، به شدت تحت تأثیر فلسفه افلاطون قرار داشت. راسل در آثار خود، به ویژه در دوره اولیه فعالیت فکری اش، بارها به اهمیت نظریه مثل افلاطون و تأثیر آن بر دیدگاه‌های خود اشاره کرده است.

افلاطون، فیلسوف یونان باستان و شاگرد سقراط، نظریه مثل را به عنوان راه حلی برای مسائل مربوط به تغییر، شناخت و اخلاق مطرح کرد. بر اساس این نظریه، جهان محسوس که ما با حواس خود درک می‌کنیم، جهانی از تغییر و ناپایداری است. در مقابل، جهان مُثُل، جهانی از حقایق ابدی، کامل و تغییرناپذیر است. مُثُل، جوهره واقعی اشیاء و مفاهیم هستند. برای مثال، مُثُل «انسان» جوهره تمام انسان‌های جزئی است و مُثُل «عدالت» جوهره تمام اعمال عادلانه است.

راسل، با وام گرفتن از این ایده، معتقد بود که کلیات مانند «سرخی»، «سختی» یا «انسانیت» دارای وجودی واقعی و مستقل هستند. این کلیات، برخلاف اشیاء جزئی که در زمان و مکان محدود هستند، جاودانه و غیرمادی اند. راسل استدلال می‌کرد که اگر ما بتوانیم درباره این کلیات فکر کنیم و آنها را در گزاره‌های خود به کار ببریم، پس باید وجودی مستقل داشته باشند. برای مثال، در جمله «این سیب سرخ است»، ما هم به سبب جزئی و هم به مفهوم کلی «سرخی» اشاره می‌کنیم. به نظر راسل، مفهوم «سرخی» چیزی نیست که صرفاً در ذهن ما وجود داشته باشد، بلکه یک واقعیت عینی است که سبب جزئی آن را مثال می‌زند.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه صحیح، یعنی افلاطون، به درستی نشان دهنده مهم‌ترین تأثیر فلسفی بر دیدگاه راسل در مورد واقعیت کلیات است. این تأثیر در جنبه‌های زیر قابل مشاهده است:

- **رئالیسم:** هر دو فیلسوف به نوعی از رئالیسم درباره کلیات اعتقاد دارند، به این معنا که کلیات را دارای وجودی مستقل از ذهن و اشیاء جزئی می‌دانند.
- **استقلال:** هر دو معتقدند که کلیات مستقل از زمان، مکان و تغییر هستند. مُثُل افلاطون ابدی و غیرمادی هستند و کلیات راسل نیز چنین ویژگی‌هایی دارند.
- **اهمیت در شناخت:** هر دو فیلسوف بر اهمیت شناخت کلیات برای دستیابی به دانش واقعی تأکید می‌کنند. افلاطون معتقد بود که شناخت مُثُل، بالاترین نوع شناخت است و راسل نیز بر این باور بود که شناخت کلیات برای فهم منطق، ریاضیات و فلسفه ضروری است.



تفسیر، نقد و بررسی کامل گزینه صحیح:

تأثیر افلاطون بر راسل در زمینه کلیات، یک جنبه مهم از فلسفه اولیه راسل را تشکیل می‌دهد. با این حال، باید توجه داشت که راسل در طول دوران فکری خود تغییراتی در دیدگاه‌هایش ایجاد کرد و هرگز یک پیرو بی‌چون و چرای افلاطون نبود. راسل، در حالی که از ایده واقعیت مستقل کلیات الهام گرفته بود، سعی کرد تا دیدگاه خود را با پیشرفت‌های منطق جدید و فلسفه تحلیلی سازگار کند. او به جای استفاده از مفهوم متافیزیکی مُثُل، بیشتر بر نقش کلیات در زبان و منطق تأکید می‌کرد. برای مثال، او به تحلیل گزاره‌های کلی و نقش محمول‌ها در آنها می‌پرداخت.

با وجود این تفاوت‌ها، هسته اصلی دیدگاه راسل در مورد کلیات، یعنی اعتقاد به وجود مستقل آنها، به طور قابل توجهی تحت تأثیر افلاطون قرار داشت. راسل، در واقع، یکی از مهم‌ترین احیاگران نوعی از رئالیسم افلاطونی در فلسفه قرن بیستم به شمار می‌رود.

توضیحات جامع در مورد نظریه‌های شخصیت‌های مطروحه در سؤال و گزینه‌ها و آثارشان:

- **افلاطون (Plato):** فیلسوف یونان باستان (حدود ۴۲۷/۴۲۸ یا ۴۲۳/۴۲۴ – ۳۴۷/۳۴۸ پیش از میلاد)، شاگرد سقراط و استاد ارسطو. نظریه مثل، مهم‌ترین نظریه اوست که بر اساس آن، جهان محسوس سایه‌ای از جهان مُثُل (ایده‌ها) است. آثار مهم او عبارتند از: «جمهور»، «اپولوژی»، «منون»، «فایدون»، «ضیافت». در زمینه کلیات، افلاطون معتقد بود که مفاهیم کلی مانند عدالت، زیبایی و خوبی، وجودی واقعی و مستقل از اشیاء جزئی دارند.
 - **برتراند راسل (Bertrand Russell):** فیلسوف، منطق‌دان، ریاضی‌دان، مورخ، جامعه‌شناس و فعال اجتماعی بریتانیایی (۱۸۷۲–۱۹۷۰). او یکی از بنیانگذاران فلسفه تحلیلی و از مهم‌ترین چهره‌های منطق قرن بیستم است. آثار مهم او عبارتند از: «مسائل فلسفه»، «تاریخ فلسفه غرب»، «منطق ریاضیات»، «اصول ریاضیات» (همراه با آلفرد نورث وایتهد). در زمینه کلیات، راسل در دوره اولیه خود دیدگاهی رئالیستی داشت و معتقد بود که کلیات وجودی مستقل دارند.
 - **رنه دکارت (René Descartes):** فیلسوف، ریاضی‌دان و دانشمند فرانسوی (۱۵۹۶–۱۶۵۰). او به عنوان پدر فلسفه مدرن شناخته می‌شود. مهم‌ترین آثار او عبارتند از: «گفتار در روش»، «تأملات در فلسفه اولی»، «اصول فلسفه». دکارت بیشتر به دلیل شکاکیت روشمند و جمله معروف «می‌اندیشم، پس هستم» شناخته می‌شود. او در زمینه کلیات، بیشتر به نقش ذهن در ادراک و شکل‌گیری مفاهیم توجه داشت و دیدگاه او با رئالیسم افلاطونی متفاوت است.
 - **ایمانوئل کانت (Immanuel Kant):** فیلسوف آلمانی (۱۷۲۴–۱۸۰۴)، یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان تاریخ. مهم‌ترین آثار او عبارتند از: «نقد عقل محض»، «نقد عقل عملی»، «نقد قوه حکم». کانت در فلسفه خود، بین جهان پدیداری (Phenomenal) که ما تجربه می‌کنیم و جهان ذات (Noumenal) که مستقل از تجربه ما وجود دارد، تمایز قائل می‌شود. او معتقد بود که ساختارهای ذهنی ما در شکل‌گیری تجربه ما نقش اساسی دارند. در مورد کلیات، کانت دیدگاهی فرمالیستی داشت و آنها را بیشتر به عنوان مقولات فاهمه در نظر می‌گرفت.
 - **گئورگ ویلهلم فریدریش هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel):** فیلسوف آلمانی (۱۷۷۰–۱۸۳۱)، یکی از مهم‌ترین چهره‌های ایده‌آلیسم آلمانی. مهم‌ترین آثار او عبارتند از: «پدیدارشناسی روح»، «علم منطق»، «فلسفه حق». هگل دیدگاهی دیالکتیکی به تاریخ و فلسفه داشت و معتقد بود که واقعیت از طریق فرآیندی از تضاد و اشتی پیش می‌رود. در مورد کلیات، هگل آنها را به عنوان لحظاتی در تکامل روح مطلق در نظر می‌گرفت و دیدگاه او با رئالیسم افلاطونی تفاوت اساسی دارد.
- دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:**
- **گزینه ۲) دکارت:** رنه دکارت، فیلسوف عقل‌گرا، بیشتر بر نقش ذهن و ایده‌های فطری در کسب معرفت تأکید داشت. در حالی که او به وجود برخی ایده‌های کلی اذعان داشت، اما دیدگاه او در مورد منشأ و واقعیت آنها با رئالیسم افلاطونی که راسل از آن متأثر بود، متفاوت است. دکارت بیشتر به جنبه‌های ذهنی و معرفتی کلیات توجه داشت تا وجود مستقل آنها در جهان خارج.
 - **گزینه ۳) کانت:** ایمانوئل کانت، با فلسفه نقدی خود، دیدگاه متفاوتی نسبت به واقعیت ارائه داد. او معتقد بود که ذهن انسان فعالانه در ساختن تجربه ما از جهان نقش دارد. مقولات فاهمه کانت، که شالوده‌شناخت ما را تشکیل می‌دهند، نوعی کلیات هستند، اما آنها بیشتر به عنوان ساختارهای ذهنی در نظر گرفته می‌شوند تا موجودات مستقل در جهان خارج. تأثیر کانت بر راسل بیشتر در زمینه‌های معرفت‌شناسی و اخلاق بود تا هستی‌شناسی کلیات.
 - **گزینه ۴) هگل:** گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، فیلسوف ایده‌آلیست، دیدگاهی بسیار متفاوت از افلاطون و راسل در مورد کلیات داشت. در فلسفه هگل، کلیات به عنوان لحظاتی در تکامل روح مطلق در نظر گرفته می‌شوند و واقعیت نهایی، کل نظام دیالکتیکی است. دیدگاه هگل در مورد کلیات بسیار انتزاعی و تاریخی است و با رئالیسم افلاطونی راسل همخوانی ندارد.
- مطالب تخصصی:**
- **رئالیسم (Realism):** در فلسفه، رئالیسم به دیدگاهی اشاره دارد که بر اساس آن، واقعیت مستقل از ذهن و آگاهی انسان وجود دارد. در مبحث کلیات، رئالیسم به این معناست که کلیات (مانند مفاهیم کلی، خواص و روابط) دارای وجودی واقعی و مستقل از اشیاء جزئی هستند که آنها را مثال می‌زنند و همچنین مستقل از ذهن‌هایی که آنها را درک می‌کنند.



۲۱. قاعده فرعی، در کدام مورد جاری می شود؟
 (۱) استلزام (۲) ثبوت شیء (۳) هل مرکبه (۴) هل بسیطه
۲۲. نحوه وجود اعراض، چگونه است؟
 (۱) فی نفسه بنفسه (۲) فی نفسه لغيره (۳) فی نفسه لنفسه (۴) فی نفسه لنفسه بنفسه
۲۳. حمل در قضیه «المعدوم المطلق لا یخبر عنه»، چه نوع حملی است؟
 (۱) بتی (۲) غیربتی (۳) عقدالحمل (۴) ذو هو
۲۴. در حکمت مشاء، نسبت میان موجودات چگونه است؟
 (۱) اشتراک وجودی (۲) اشتراک ماهوی (۳) تباین به بعض ذات (۴) تباین به تمام ذات
۲۵. وجوب «وجود المعلول عند وجود العلة التامة» چه نوع وجوبی است؟
 (۱) بالعرض (۲) بالقیاس (۳) بالغير (۴) بالذات
۲۶. طبق دیدگاه رایج کدام مورد درباره نحوه حرکت جوهری، درست است؟
 (۱) لبس بعد لبس (۲) خلع و لبس (۳) کون و فساد (۴) انقلاب در ذات
۲۷. علت حرکت در حرکت جوهری، کدام است؟
 (۱) صورت (۲) هیولی (۳) عقل فعال (۴) ماهیت
۲۸. از نظر علامه طباطبائی، عامل نیاز ممکن به علت چیست؟
 (۱) امکان (۲) حدوث (۳) ماهیت (۴) معلولیت
۲۹. کدام مورد، «وحدت حق» نامیده می شود؟
 (۱) واحد بالخصوص (۲) صرفالشیء که قابل تعدد و تکرر نیست. (۳) واحدی که از تکرارش عدد ساخته می شود. (۴) چیزی که اسناد وحدت به آن، اسناد حقیقی است.
۳۰. منظور از «واجب الوجود بالذات ماهیته ایننه» کدام است؟
 (۱) ماهیتی و رای وجود واجب ندارد. (۲) وجود و ماهیت او در خارج متحدند. (۳) ماهیت او، و رای سایر ماهیات است. (۴) وجود واجب مقتضای ذات اوست، بدون نیاز به غیر.
۳۱. کدام مورد، بیانگر تعریف تضاد طبق نظر مشائین است؟
 (۱) جوزوا وقوع التضاد بین ایزد من طرفین. (۲) جوزوا وقوع التضاد بین الجواهر و ان یزید أطراف التضاد علی الثنین. (۳) ان المتضادین امران وجودیان غیر متضائفین لا یجتمعان فی محل واحد. (۴) ینحصر التضاد فی نوعین آخرین من الاعراض داخلین تحت جنس قریب بینهما غایة الخلاف.
۳۲. اگر وجود مشترک لفظی باشد، کدام یک از اصول مطالب بی فایده می شود؟
 (۱) هل بسیط (۲) هل مرکب (۳) لم اثبات (۴) مای حقیقیه
۳۳. عبارت «فجوهر مع عرض کیف اجتمع»، مربوط به کدام بحث فلسفی است؟
 (۱) وجود ذهنی (۲) حرکت جوهری (۳) مقولات عشر (۴) اتحاد عاقل و معقول
۳۴. استناد افعال انسان به واجب تعالی، چگونه تبیین می شود؟
 (۱) فاعلیت به اعتباری طولی و به اعتباری عرضی است. اولی، منسوب به خدا و دومی، منسوب به انسان است. (۲) فاعلیت عرضی است. انتساب فعل به خدا، از حیث وجود است و به انسان، از حیث ماهیت است. (۳) فاعلیت طولی است. انتساب به واجب، به معنای ایجاد است و به انسان، در تعیین است. (۴) فاعلیت طولی است، ولی فعل انسان در نهایت تنها به واجب مناسب است.
۳۵. کدام مورد، مثالی درست برای «وجوب بالذات» است؟
 (۱) ضرورت وجود برای ذات واجب الوجود (۲) ضرورت نفی امکان از ذات واجب الوجود (۳) ضرورت وجود برای هر موجود از ناحیه علت فاعلی اش (۴) ضرورت وجود برای امر ممکن الذات، از ناحیه علت تامه اش



موضوع و منظور سؤال:

موضوع سؤال، بررسی کاربرد "قاعده فرعی" در منطق اسلامی است. منظور سؤال، تعیین مصداقی است که این قاعده منطقی در آن جاری می‌شود. عنوان کلی برای مفهوم سؤال می‌تواند "کاربرد قاعده فرعی در تحلیل گزاره‌ها" باشد.

شرح دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:

قاعده فرعی در منطق اسلامی، به ویژه در مبحث قیاس اقترانی، نقش مهمی ایفا می‌کند. این قاعده بیان می‌دارد که اگر در یک قیاس اقترانی، صغری (مقدم اول) یک گزاره شرطی متصل (مانند "اگر الف ب است") و کبری (مقدم دوم) یک گزاره حملی (مانند "ب ج است") باشد، نتیجه به دست آمده نیز یک گزاره شرطی متصل خواهد بود (مانند "اگر الف ج است").

گزینه ۳، "هل مرکبه" (آیا مرکب است؟)، به نوعی از گزاره‌ها اشاره دارد که از ترکیب چند گزاره ساده تشکیل شده‌اند. در منطق اسلامی، گزاره‌های شرطی متصل از جمله گزاره‌های مرکب محسوب می‌شوند. قاعده فرعی دقیقاً در تحلیل و استنتاج از این نوع گزاره‌های مرکب کاربرد دارد. به عبارت دیگر، زمانی که ما با یک گزاره شرطی متصل به عنوان مقدمه‌ای در یک استدلال روبرو هستیم و می‌خواهیم نتیجه‌ای از آن به دست آوریم، قاعده فرعی به ما کمک می‌کند تا ساختار و نوع نتیجه را تعیین کنیم.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه صحیح، "هل مرکبه"، به این دلیل انتخاب شده است که قاعده فرعی به طور خاص در مورد گزاره‌های مرکب، به ویژه گزاره‌های شرطی متصل، کاربرد دارد. گزاره مرکب، گزاره‌ای است که از ترکیب دو یا چند گزاره ساده با استفاده از حروف ربط منطقی (مانند "اگر... آنگاه"، "و"، "یا") تشکیل می‌شود. در منطق ارسطویی و به تبع آن منطق اسلامی، قیاس اقترانی یکی از مهم‌ترین انواع استدلال است. در قیاس اقترانی، نتیجه از طریق حذف حد وسط از دو مقدمه به دست می‌آید. قاعده فرعی در این نوع قیاس، به ویژه زمانی که یکی از مقدمات (معمولاً صغری) یک گزاره شرطی متصل باشد، اهمیت پیدا می‌کند.

برای مثال، فرض کنید قیاس زیر را داریم:

- صغری: اگر هوا گرم باشد (الف)، آنگاه زمین نرم است (ب).
 - کبری: هرگاه زمین نرم باشد (ب)، آنگاه راه رفتن آسان است (ج).
 - نتیجه (طبق قاعده فرعی): اگر هوا گرم باشد (الف)، آنگاه راه رفتن آسان است (ج).
- در این مثال، صغری یک گزاره شرطی متصل ("اگر الف ب است") و کبری یک گزاره حملی است (در اینجا به صورت شرطی بیان شده که معادل حملی است). قاعده فرعی به ما اجازه می‌دهد تا نتیجه‌ای شرطی متصل ("اگر الف ج است") را استنتاج کنیم.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه "هل مرکبه" به درستی به این نکته اشاره دارد که قاعده فرعی در مورد گزاره‌هایی که دارای ساختار ترکیبی هستند، جاری می‌شود. این قاعده، نحوه ارتباط بین اجزای مختلف یک گزاره مرکب را در فرآیند استدلال و استنتاج مشخص می‌کند. به عبارت دیگر، قاعده فرعی به ما نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از یک گزاره شرطی متصل به عنوان یک واحد منطقی در استدلال استفاده کرد و چه نوع نتیجه‌ای از ترکیب آن با گزاره‌های دیگر حاصل می‌شود.

تفسیر، نقد و بررسی کامل گزینه صحیح:

قاعده فرعی یک اصل اساسی در منطق سنتی است که به ما در فهم ساختار استدلال‌های شرطی کمک می‌کند. این قاعده، مبنایی برای بسیاری از استنتاج‌های منطقی است که در زندگی روزمره و در علوم مختلف به کار می‌روند. با این حال، برخی از منطق‌دانان معاصر، رویکردهای دیگری را در تحلیل گزاره‌های شرطی مطرح کرده‌اند که ممکن است با برخی از جنبه‌های قاعده فرعی تفاوت داشته باشد. برای مثال، در منطق موجهات یا منطق‌های غیرکلاسیک، تحلیل گزاره‌های شرطی ممکن است پیچیده‌تر و متفاوت از منطق ارسطویی باشد. با این وجود، در چارچوب منطق اسلامی سنتی، قاعده فرعی همچنان از اهمیت بالایی برخوردار است.

شخصیت‌ها و نظرات و آثارشان:

در سؤال و گزینه‌ها به طور مستقیم به نظریه‌های شخصیت‌های خاصی اشاره نشده است. اصطلاحات "استلزام"، "ثبوت شیء"، "هل مرکبه"، و "هل بسیطه" مفاهیم منطقی هستند و ارتباط مستقیمی با نظریه‌های شخصیت ندارند. با این حال، می‌توان به طور کلی به نقش منطق‌دانان مسلمان در توسعه و تبیین این مفاهیم اشاره کرد.

شخصیت‌های برجسته‌ای مانند **ابونصر فارابی** (حدود ۹۵۰-۸۷۲ میلادی)، **ابوعلی سینا** (۳۷۰-۹۸۰ میلادی)، و **خواجه نصیرالدین طوسی** (۱۲۰۰-۱۲۷۴ میلادی) نقش بسیار مهمی در شرح و گسترش منطق ارسطویی در جهان اسلام ایفا کردند. آثار این فلاسفه، مانند "المنطق" فارابی، "الشفاء" و "النجاه" ابن سینا، و "اساس الاقتباس" طوسی، حاوی بحث‌های مفصلی در مورد انواع گزاره‌ها، قیاس، و قواعد استنتاج منطقی هستند. قاعده فرعی نیز به طور ضمنی یا صریح در این آثار مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر :

- **گزینه ۱) استلزام:** استلزام (Implication) یک نوع رابطه منطقی بین دو گزاره است که بیان می‌کند اگر گزاره اول صادق باشد، گزاره دوم نیز باید صادق باشد. در منطق اسلامی، استلزام یکی از انواع گزاره‌های شرطی متصل محسوب می‌شود. در حالی که قاعده فرعی در مورد گزاره‌های شرطی متصل کاربرد دارد، خود "استلزام" به عنوان یک مفهوم کلی، مصداق مستقیمی برای جاری شدن این قاعده نیست. بلکه، قاعده فرعی در تحلیل استدلال‌هایی که شامل گزاره‌های استلزامی هستند، به کار می‌رود.
 - **گزینه ۲) ثبوت شیء:** ثبوت شیء (The affirmation of something) به معنای اثبات وجود یا تحقق چیزی است. این یک مفهوم کلی در فلسفه و منطق است و به نوع خاصی از گزاره یا قاعده منطقی اشاره نمی‌کند. قاعده فرعی یک قاعده خاص در مورد استنتاج از گزاره‌های شرطی است و ارتباط مستقیمی با مفهوم کلی "ثبوت شیء" ندارد.
 - **گزینه ۴) هل بسیطه:** هل بسیطه (Whether simple) به نوعی از گزاره‌ها اشاره دارد که از یک موضوع و یک محمول تشکیل شده و قابل تجزیه به گزاره‌های ساده‌تر نیستند. در منطق اسلامی، گزاره‌های حملی بسیطه از این نوع هستند. قاعده فرعی به طور خاص در مورد گزاره‌های مرکب، به ویژه شرطی متصل، کاربرد دارد. در مورد گزاره‌های بسیطه، که فاقد ساختار ترکیبی هستند، قاعده فرعی به معنای مصطلح آن جاری نمی‌شود. اگرچه ممکن است در تحلیل‌های دقیق‌تر، بتوان ارتباطات ظریفی را در نظر گرفت، اما کاربرد اصلی و رایج قاعده فرعی در مورد گزاره‌های مرکب است.
- مطالب تخصصی:**
- **قاعده فرعی (Minor Premise Rule):** این قاعده در منطق سنتی، به ویژه در محث قیاس اقترانی، بیان می‌کند که اگر صغری یک قیاس اقترانی یک گزاره شرطی متصل باشد، نتیجه نیز یک گزاره شرطی متصل خواهد بود. به عبارت دیگر، ساختار شرطی موجود در مقدمه حفظ می‌شود.
 - **شرح کامل:** قاعده فرعی به ما کمک می‌کند تا در استدلال‌هایی که شامل گزاره‌های "اگر... آنگاه..." هستند، به درستی نتیجه‌گیری کنیم. این قاعده نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از یک شرط و پیامد آن، به یک شرط و پیامد جدید رسید، به شرطی که پیامد اول با شرط دومی مرتبط باشد.
 - **هل مرکبه (Whether Composite):** به گزاره‌ای اطلاق می‌شود که از ترکیب دو یا چند گزاره ساده با استفاده از حروف ربط منطقی تشکیل شده باشد.
 - **شرح کامل:** گزاره‌های مرکب می‌توانند انواع مختلفی داشته باشند، از جمله گزاره‌های شرطی (مانند "اگر باران بیارد، زمین خیس می‌شود")، گزاره‌های عطفی (مانند "علی و رضا به مدرسه رفتند")، و گزاره‌های فصلی (مانند "هوا گرم است یا سرد"). تحلیل گزاره‌های مرکب و تعیین ارزش صدق آن‌ها بر اساس ارزش صدق گزاره‌های ساده تشکیل‌دهنده، یکی از مباحث مهم در منطق است.
 - **هل بسیطه (Whether Simple):** به گزاره‌ای اطلاق می‌شود که از یک موضوع و یک محمول تشکیل شده و قابل تجزیه به گزاره‌های ساده‌تر نیست.
 - **شرح کامل:** گزاره‌های حملی (مانند "همه انسان‌ها فانی هستند") نمونه‌ای از گزاره‌های بسیطه هستند. این گزاره‌ها، اساسی‌ترین واحدهای تشکیل‌دهنده استدلال‌های منطقی به شمار می‌روند.
 - **استلزام (Implication):** یک رابطه منطقی بین دو گزاره (مقدم و تالی) است که بیان می‌کند اگر مقدم صادق باشد، تالی نیز باید صادق باشد.
 - **شرح کامل:** استلزام معمولاً با عبارت "اگر... آنگاه..." بیان می‌شود. ارزش صدق یک گزاره استلزامی تنها در صورتی نادرست است که مقدم صادق و تالی کاذب باشد. در سایر حالات، گزاره استلزامی صادق است.
 - **ثبوت شیء (The Affirmation of Something):** به معنای اثبات وجود، تحقق، یا صدق چیزی است.
 - **شرح کامل:** این مفهوم در مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی کاربرد دارد و به چگونگی اثبات وجود موجودات و صدق گزاره‌ها می‌پردازد.

۲.۲. گزینه ۲)

موضوع سؤال: نحوه وجود اعراض در فلسفه اسلامی.

منظور سؤال: این پرسش در پی تعیین چگونگی تحقق وجودی اعراض (صفات و ویژگی‌های غیرذاتی) در نظام فلسفی اسلامی است. به عبارت دیگر، سؤال می‌پرسد که آیا اعراض به خودی خود و مستقل از هر چیز دیگری وجود دارند، یا وجود آن‌ها وابسته به موجود دیگری است.

عنوان کلی برای مفهوم سؤال: هستی‌شناسی اعراض و رابطه آن با جواهر.

دلایل تخصصی و علمی گزینه صحیح انتخاب شده:

بر اساس مبانی فلسفه اسلامی، که ریشه در فلسفه ارسطویی دارد، هستی به دو قسم جوهر (substance) و عرض (accident) تقسیم می‌شود. جوهر عبارت است از موجودی که قائم به ذات بوده و برای وجود خود نیازمند موجود دیگری نیست. در مقابل، عرض موجودی است که قائم به ذات نبوده و برای تحقق وجودی خود نیازمند جوهر است. به بیان دیگر، عرض در جوهر حلول می‌کند و به واسطه آن موجود می‌شود.

گزینه صحیح، یعنی گزینه ۲ ("فی نفسه لغيره")، به این معناست که عرض "در خودش" (فی نفسه) موجود است، اما وجود آن "برای دیگری" (لغيره) است، یعنی برای جوهری که در آن حلول کرده است. این دقیقاً تعریف عرض در فلسفه اسلامی است. اعراض نمی‌توانند به طور مستقل و بدون اتکا به جوهر



وجود داشته باشند. رنگ، شکل، کمیت، کیفیت و سایر صفات از این قبیل، همگی اعراض هستند و برای موجود شدن نیازمند یک موضوع (جوهر) می‌باشند که در آن ظاهر شوند.

این دیدگاه بر اساس استدلال‌ات عقلی و نیز متون فلسفی معتبر اسلامی استوار است. فلاسفه مسلمان، همچون فارابی، ابن سینا، و ملاصدرا، به تفصیل به بحث در مورد مقولات ده‌گانه ارسطو، به ویژه جوهر و عرض، پرداخته‌اند و بر وابستگی وجودی اعراض به جوهر تأکید کرده‌اند.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه "فی نفسه لغيره" به بهترین نحو بیانگر دیدگاه فلسفه اسلامی در مورد نحوه وجود اعراض است. این عبارت نشان می‌دهد که اعراض اگرچه در یک موجود (جوهر) تحقق می‌یابند ("فی نفسه")، اما علت و غایت وجود آن‌ها خودشان نیستند، بلکه برای توصیف و تعیین ویژگی‌های آن جوهر به وجود می‌آیند ("لغيره"). برای مثال، وقتی می‌گوییم "این سیب سرخ است"، سرخی (عرض) در سیب (جوهر) موجود است و وجود آن برای توصیف سیب و بیان یکی از ویژگی‌های آن است. سرخی نمی‌تواند به طور مستقل و بدون وجود سیب یا شیء دیگری که آن رنگ را داشته باشد، وجود داشته باشد.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

عبارت "فی نفسه لغيره" از دو بخش تشکیل شده است:

- **فی نفسه:** این بخش بیانگر آن است که عرض برای موجود شدن نیازمند یک موضوع یا محل است که آن را در خود جای دهد. این موضوع همان جوهر است. به عبارت دیگر، وجود عرض، وجود در موضوع است.
- **لغيره:** این بخش نشان می‌دهد که وجود عرض، وجودی تبعی و غیرمستقل است و به خاطر موجود دیگری (جوهر) است. عرض به جوهر اضافه می‌شود تا آن را متصف به صفتی کند.

ترکیب این دو بخش به دقت نشان می‌دهد که عرض موجودی است که در جوهر تحقق می‌یابد و وجود آن برای تعیین و توصیف آن جوهر است.

تفسیر، نقد و بررسی گزینه صحیح:

این دیدگاه در مورد نحوه وجود اعراض، که در گزینه "فی نفسه لغيره" خلاصه شده است، مبنای بسیاری از مباحث هستی‌شناختی در فلسفه اسلامی را تشکیل می‌دهد. این دیدگاه با تأکید بر وابستگی اعراض به جوهر، یک ساختار منظم برای فهم انواع موجودات و روابط بین آن‌ها ارائه می‌دهد. اگرچه این نظریه در طول تاریخ فلسفه اسلامی بسیار مورد پذیرش بوده است، اما نقدهایی نیز بر آن وارد شده است. برخی فلاسفه به این نکته اشاره کرده‌اند که تمایز قاطع بین جوهر و عرض همیشه آسان نیست و در برخی موارد، مرز بین آن‌ها مبهم می‌شود. همچنین، برخی نظریات جدیدتر در فلسفه تحلیلی، رویکردهای متفاوتی را در مورد نحوه وجود خواص و ویژگی‌ها ارائه داده‌اند. با این حال، در چارچوب فلسفه اسلامی کلاسیک، دیدگاه "فی نفسه لغيره" همچنان به عنوان تبیین استاندارد نحوه وجود اعراض پذیرفته شده است.

شخصیت‌ها و نظرات و آثارشان:

در متن سؤال و گزینه‌ها به طور مستقیم نام هیچ شخصیت فلسفی ذکر نشده است. با این حال، مفهوم جوهر و عرض و نحوه وجود اعراض، از مباحث بنیادین فلسفه ارسطو است که به طور گسترده در فلسفه اسلامی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. برخی از مهم‌ترین فلاسفه مسلمان که در این زمینه آثار برجسته‌ای دارند عبارتند از:

- **ارسطو (Aristotle):** فیلسوف یونانی که بنیانگذار بسیاری از مفاهیم فلسفی، از جمله مقولات ده‌گانه (Categories)، به ویژه جوهر (ousia) و عرض (symbebekota)، است. آثار مهم او شامل متافیزیک (Metaphysics) و ارغنون (Organon) است.
 - **ابونصر فارابی (Al-Farabi):** فیلسوف مسلمان قرن سوم و چهارم هجری که به عنوان معلم ثانی شناخته می‌شود. او در آثار خود، مانند آراء اهل المدینة الفاضلة (The Opinions of the Citizens of the Virtuous City) و احصاء العلوم (The Enumeration of the Sciences)، به تبیین و شرح فلسفه ارسطو و افلاطون پرداخته است.
 - **ابوعلی سینا (Avicenna):** فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری. اثر مشهور او، الشفا (The Book of Healing)، یک دایرةالمعارف جامع فلسفی است که در بخش الهیات (Metaphysics) به تفصیل به بحث در مورد جوهر و عرض پرداخته است. کتاب النجاة (The Salvation) نیز خلاصه‌ای از دیدگاه‌های فلسفی اوست.
 - **صدرالدین شیرازی (Mulla Sadra):** فیلسوف برجسته قرن یازدهم هجری که مکتب حکمت متعالیه را بنیان نهاد. او در آثار خود، مانند الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة (The Transcendent Wisdom in the Four Intellectual Journeys)، به نقد و بررسی دیدگاه‌های پیشینیان در مورد جوهر و عرض پرداخته و نظریات جدیدی را مطرح کرده است، اما در کلیت با وابستگی وجودی اعراض به جوهر موافق است.
- دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:**
- **گزینه ۱: فی نفسه بنفسه (In itself, by itself):** این گزینه بیان می‌کند که عرض هم در خودش موجود است و هم به واسطه خودش. این دیدگاه با تعریف عرض در فلسفه اسلامی مغایرت دارد. عرض نمی‌تواند قائم به ذات باشد و برای وجود خود نیازمند جوهر است. اگر عرض به خودی خود موجود باشد، دیگر عرض نیست بلکه جوهر خواهد بود.



۴۱. کدام فیلسوف اگزیستانسیالیست در میان مخالفان دین جای می‌گیرد؟
 (۱) سارتر (۲) یاسپرس (۳) کی یرکگور (۴) هایدگر
۴۲. در مقایسه تثلیث مسیحی با اقانیم افلوپینی، حقیقت عیسوی را متناظر با کدام اقنوم می‌دانید؟
 (۱) احد (۲) عقل کلی (۳) نفس کلی (۴) نفس جزئی
۴۳. مقصود از ماهیت لایشرط مقسمی چیست؟
 (۱) عقل مجرد (۲) کلی عقلی (۳) کلی منطقی (۴) کلی طبیعی
۴۴. در فلسفه مشاء علت احتیاج مفعول به فاعل چیست؟
 (۱) امکان فقری (۲) امکان ذاتی (۳) امکان استعدادی (۴) حدوث زمانی
۴۵. کدام فیلسوف عنوان پدر لیبرالیسم را دارد؟
 (۱) اسپینوزا (۲) جرج بارکلی (۳) جان لاک (۴) جان استوارت میل
۴۶. در عرف قرون وسطی اصطلاح دیالکتیک عمدتاً به چه معنایی به کار می‌رفت؟
 (۱) تقریباً برابر با کل منطق (۲) تقریباً برابر با کل الهیات (۳) به عنوان یکی از صناعات خمس (۴) به عنوان چارچوبی برای سیر هستی
۴۷. کدام مورد، از مکاتب فلسفی قرن نوزدهم محسوب نمی‌شود؟
 (۱) ایدئالیسم (۲) پراگماتیسم (۳) مارکسیسم (۴) نومیالیسم
۴۸. هیوم کلیه ادراکات ذهن را به کدام موارد قابل تقسیم می‌داند؟
 (۱) انطباعات و تصورات (۲) جواهر و حالات (۳) نسبت‌ها و حالات (۴) تصورات بسیط و تصورات مرکب
۴۹. افلاطون کدام جزء را از اجزاء نفس نمی‌داند؟
 (۱) ارادی (۲) خیالی (۳) عقلانی (۴) شهوانی
۵۰. کوشش فیلسوفان دینی برای تمایز میان انواع «تقدم و تأخر» بیشتر در رابطه با کدام موضوع مورد اختلاف میان دین و فلسفه مطرح می‌شود؟
 (۱) آفرینش (۲) آخرت‌شناسی (۳) علم خدا به جهان (۴) مشیت و عنایت
۵۱. کدام فیلسوف پراگماتیست معتقد بود که «تعلیم و تربیت مقدمه‌ای برای زندگی نیست بلکه خود زندگی است»؟
 (۱) پیرس (۲) جیمز (۳) دیویی (۴) مید
۵۲. کدام فیلسوف در فلسفه خود اصطلاح «ساختارشکنی» را به کار برده است؟
 (۱) بودریار (۲) دریدا (۳) فوکو (۴) لیوتار
۵۳. کدام فیلسوف خداوند را طبیعت طبیعت آفرین خوانده است؟
 (۱) جان لاک (۲) جورج بارکلی (۳) رنه دکارت (۴) باروخ اسپینوزا
۵۴. از نظر کانت کدام قوه حامل شاکله‌ها است؟
 (۱) تخیل (۲) حس (۳) فاهمه (۴) عقل
۵۵. آنسلم در برهان وجودی
 (۱) از مفهوم خدا به اثبات وجود خارجی او می‌رسد. (۲) وجود خدا را از طریق غایت مخلوقات اثبات می‌کند. (۳) وجود خدا را از طریق وجود نظم در مخلوقات اثبات می‌کند. (۴) وجود خارجی خدا را بدیهی می‌داند که نیاز به هیچ برهانی ندارد.
۵۶. در کدام مکتب، اصالت ماده و عقل‌گرایی، هر دو پذیرفته می‌شود؟
 (۱) اپیکوری (۲) رواقی (۳) مشایی (۴) کلبی
۵۷. در نظام طبیعیاتی کدام فیلسوف جایی برای آموزه جهان‌های متوالی وجود ندارد؟
 (۱) آناسیمنس (۲) ارسطو (۳) امپدوکلس (۴) زنون رواقی
۵۸. موضع کدام فیلسوف در خصوص پذیرش تصورات فطری، متفاوت از بقیه است؟
 (۱) ارسطو (۲) جان لاک (۳) رنه دکارت (۴) توماس آکویناس
۵۹. کدام مورد چندان مورد توجه و تأکید فیلسوفان اگزیستانسیالیست نیست؟
 (۱) آزادی و مسئولیت آدمی (۲) پویایی حیات آدمی (۳) تاریخ‌مندی وجود انسانی (۴) نظام‌مندی دستگاه فلسفی
۶۰. کدام فعالیت آدمی در تمامی تار و پود حیات وی حضور دارد و او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد؟
 (۱) احساس (۲) تکلم (۳) تغذیه (۴) حرکت



۴۱. گزینه ۲)

موضوع و منظور سؤال:

- موضوع: این سؤال در حوزه فلسفه اگزیستانسیالیسم و نسبت آن با دین قرار می‌گیرد.
- منظور: هدف از طرح این پرسش، تشخیص میزان آشنایی مخاطب با دیدگاه‌های فیلسوفان اگزیستانسیالیست برجسته در خصوص موضوع دین و باورهای مذهبی است و به طور خاص، تمایز قائل شدن بین اگزیستانسیالیست‌های خدا‌باور و بی‌خدا.

عنوان کلی برای مفهوم سؤال: اگزیستانسیالیسم و موضع در قبال دین

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:

ژان پل سارتر، به عنوان یکی از بنیان‌گذاران اصلی و چهره‌های شاخص فلسفه اگزیستانسیالیسم، به صراحت دیدگاه‌های الحادی (آتئیستی) را در فلسفه خود مطرح نموده است. هستی‌شناسی سارتری، که به تفصیل در اثر مهم او "هستی و نیستی" (L'Être et le Néant) تبیین شده است، بر تقدم وجود بر ماهیت تأکید دارد. به این معنا که انسان ابتدا وجود پیدا می‌کند و سپس در طول زندگی خود و از طریق انتخاب‌ها و اعمالش، ماهیت خود را می‌سازد. در این چارچوب، هیچ‌گونه ماهیت از پیش تعیین‌شده‌ای توسط خداوند یا هر نیروی متعالی دیگری برای انسان وجود ندارد. سارتر استدلال می‌کند که اگر خدا وجود نداشته باشد، آنگاه هیچ ارزش یا دستورالعمل اخلاقی از پیش تعیین‌شده‌ای نیز وجود نخواهد داشت که انسان بتواند به آن تکیه کند. این وضعیت، انسان را در برابر آزادی مطلق و مسئولیت سنگین انتخاب‌هایش قرار می‌دهد. به تعبیر سارتر، انسان "محکوم به آزادی" است و این آزادی، همراه با اضطراب و دلهره ناشی از مسئولیت‌پذیری برای تمام اعمال و انتخاب‌های خود و در نهایت برای کل بشریت است. نظریه اگزیستانسیالیسم سارتری، با انکار وجود خداوند به عنوان خالق و تعیین‌کننده ماهیت انسان، به طور ضمنی و بلکه به طور آشکار، در تقابل با دیدگاه‌های دینی قرار می‌گیرد که بر وجود خالق قادر مطلق و دانا و تعیین‌کننده سرنوشت و ماهیت انسان تأکید دارند. آثار سارتر، از جمله نمایشنامه‌ها و رمان‌هایش، مملو از شخصیت‌هایی است که با پوچی و بی‌معنایی وجود در غیاب خداوند دست و پنجه نرم می‌کنند و سعی دارند از طریق کنش و انتخاب، معنایی برای زندگی خود بیافرینند.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

ژان پل سارتر (Jean-Paul Sartre)، فیلسوف، نویسنده، نمایشنامه‌نویس و منتقد فرانسوی، یکی از مهم‌ترین چهره‌های جنبش اگزیستانسیالیسم در قرن بیستم به شمار می‌رود. فلسفه سارتر بر محوریت آزادی، مسئولیت فردی و اصالت وجود استوار است. او به طور قاطعانه با هرگونه جبرگرایی، چه از نوع الهیاتی و چه از نوع ماتریالیستی، مخالف بود و بر این باور بود که انسان کاملاً آزاد است تا ماهیت خود را از طریق انتخاب‌هایش شکل دهد. سارتر در آثار خود، به ویژه در "هستی و نیستی"، به تبیین هستی‌شناسی اگزیستانسیالیستی خود می‌پردازد. او بین دو نوع هستی تمایز قائل می‌شود: "هستی فی‌نفسه" (L'Être-en-soi) "که هستی اشیاء و موجودات غیرآگاه است و "هستی لنفسه" (L'Être-pour-soi) "که هستی آگاه و خودآگاه انسان است. از نظر سارتر، هستی فی‌نفسه ثابت، انفعالی و فاقد آگاهی است، در حالی که هستی لنفسه پویا، فعال و آگاه به خود است. یکی از مهم‌ترین آموزه‌های سارتر، اصل "تقدم وجود بر ماهیت" است. او معتقد است که انسان ابتدا به دنیا می‌آید، وجود پیدا می‌کند و سپس از طریق انتخاب‌ها و اعمالش، ماهیت خود را می‌سازد. این برخلاف دیدگاه‌های سنتی است که معتقدند ماهیت انسان پیش از وجود او تعیین شده است (مثلاً توسط خداوند).

از نظر سارتر، انکار وجود خداوند، پیامدهای عمیقی برای درک انسان از هستی و جایگاه خود در جهان دارد. اگر خدا وجود نداشته باشد، آنگاه هیچ مبنای عینی برای ارزش‌ها و اصول اخلاقی وجود نخواهد داشت. انسان در یک جهان بی‌معنا و بدون راهنمای از پیش تعیین‌شده رها می‌شود و مسئولیت کامل ساختن معنا و ارزش‌های خود را بر عهده می‌گیرد. این مسئولیت سنگین، به گفته سارتر، باعث ایجاد "اضطراب اگزیستانسیال" (Existential Angst) در انسان می‌شود.

سارتر در مقاله مشهور خود با عنوان "اگزیستانسیالیسم یک اومانیزم است" (L'existentialisme est un humanisme) "به دفاع از دیدگاه‌های خود می‌پردازد و تأکید می‌کند که اگزیستانسیالیسم نه تنها به پوچی و ناامیدی منجر نمی‌شود، بلکه انسان را به مسئولیت‌پذیری و خودآفرینی دعوت می‌کند. او معتقد است که انسان با انتخاب‌های خود، نه تنها خود را می‌سازد، بلکه تصویری از انسان به طور کلی ارائه می‌دهد.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه صحیح (سارتر) به درستی فیلسوف اگزیستانسیالیستی را معرفی می‌کند که به طور علنی و در آثار فلسفی خود، دیدگاه‌های مخالف با دین را مطرح کرده است. تجزیه و تحلیل این گزینه نشان می‌دهد که:

- **مبنای هستی‌شناختی:** هستی‌شناسی سارتری، با تأکید بر تقدم وجود بر ماهیت و انکار هرگونه ماهیت از پیش تعیین‌شده الهی، در تضاد با دیدگاه‌های دینی قرار دارد.
- **مفهوم آزادی و مسئولیت:** آزادی مطلق انسان در فلسفه سارتر، در غیاب یک خالق و راهنمای الهی، به معنای مسئولیت کامل او در قبال انتخاب‌هایش است، که این نیز با دیدگاه‌های دینی که بر اطاعت از اوامر الهی تأکید دارند، متفاوت است.
- **نقد دین:** سارتر به طور مستقیم به نقد دین نمی‌پردازد، اما انکار وجود خداوند و تأکید بر خودآفرینی انسان، به طور ضمنی یک موضع مخالف با باورهای دینی را نشان می‌دهد.



- تأثیر بر آثار ادبی: دیدگاه‌های فلسفی سارتر به شدت بر آثار ادبی او تأثیر گذاشته است و شخصیت‌های داستان‌های او اغلب در جستجوی معنا در یک جهان بی‌خدا هستند.

تفسیر، نقد و بررسی گزینه صحیح:

تفسیر دیدگاه سارتر به عنوان یک فیلسوف اگزیستانسیالیست مخالف دین، مبتنی بر درک هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و اخلاق اوست. او انسان را موجودی آزاد و مسئول می‌داند که در یک جهان بی‌معنا رها شده است و باید خود معنا و ارزش‌هایش را بیافریند. این دیدگاه، در تقابل با تفسیرهای دینی است که انسان را مخلوق خداوند با هدف و سرنوشت از پیش تعیین‌شده می‌دانند.

نقد دیدگاه سارتر می‌تواند از جنبه‌های مختلف صورت گیرد. برخی منتقدان معتقدند که انکار وجود خداوند توسط سارتر، منجر به نوعی نسبیت‌گرایی اخلاقی و از دست رفتن هر گونه مبنای عینی برای ارزش‌ها می‌شود. همچنین، تأکید بیش از حد بر آزادی و مسئولیت فردی ممکن است نادیده گرفتن نقش عوامل اجتماعی، فرهنگی و تاریخی در شکل‌گیری انسان را به دنبال داشته باشد.

با وجود این انتقادات، بررسی دیدگاه سارتر از اهمیت بالایی برخوردار است، زیرا او به چالش‌های اساسی در مورد معنای زندگی، آزادی و مسئولیت در عصر مدرن پاسخ می‌دهد و تأثیر عمیقی بر فلسفه، ادبیات و فرهنگ قرن بیستم داشته است.

شخصیت‌ها و نظرات و آثارشان:

- ژان پل سارتر (Jean-Paul Sartre):

○ **نظریه شخصیت:** نظریه شخصیت سارتر بر محوریت آزادی و مسئولیت فردی شکل می‌گیرد. او معتقد است که "وجود مقدم بر ماهیت است"، به این معنا که انسان ابتدا وجود پیدا می‌کند و سپس از طریق انتخاب‌هایش ماهیت خود را می‌سازد. مفاهیمی چون "آزادی محکوم"، "مسئولیت مطلق"، "اضطراب اگزیستانسیال" و "بدایمانی" (خودفریبی) از ارکان نظریه او هستند. سارتر بر این باور است که انسان همواره در حال انتخاب است و حتی انتخاب نکردن نیز یک نوع انتخاب است. او تأکید می‌کند که انسان مسئول نه تنها اعمال خود، بلکه مسئول تمام بشریت است، زیرا با هر انتخاب خود، تصویری از انسان مطلوب را ترسیم می‌کند.

○ آثار مهم:

- "هستی و نیستی" (L'Être et le Néant): "مهم‌ترین اثر فلسفی سارتر که در آن به تبیین هستی‌شناسی اگزیستانسیالیستی خود می‌پردازد.
- "اگزیستانسیالیسم یک اومانیزم است" (L'existentialisme est un humanisme): مقاله‌ای که در آن به دفاع از اگزیستانسیالیسم و تبیین مفاهیم کلیدی آن می‌پردازد.
- "تهوع" (La Nausée): رمانی که در آن به تجربه پوچی و بی‌معنایی وجود از دیدگاه یک شخصیت اگزیستانسیالیست می‌پردازد.
- "دیوار" (Le Mur): مجموعه داستان‌هایی که مضامین آزادی، مسئولیت و تنهایی انسان را در بر می‌گیرد.
- "مگس‌ها" (Les Mouches) و "پشت درهای بسته" (Huis clos): نمایشنامه‌هایی که به بررسی مسائل اخلاقی و اگزیستانسیالیستی می‌پردازند.

- کارل یاسپرس (Karl Jaspers):

○ **نظریه شخصیت:** یاسپرس، فیلسوف و روانپزشک آلمانی، از جمله چهره‌های مهم اگزیستانسیالیسم است، اما رویکرد او به اگزیستانسیالیسم با سارتر متفاوت است. یاسپرس بیشتر بر تجربه فردی، جستجوی معنا و مواجهه با "وضعیت‌های مرزی" (Grenzsituationen) مانند مرگ، رنج و گناه تأکید دارد. او مفهوم "وجود" (Existenz) را به عنوان عالی‌ترین سطح هستی انسان مطرح می‌کند که از طریق تجربه آزادی و انتخاب در وضعیت‌های مرزی آشکار می‌شود. یاسپرس به نوعی "ایمان فلسفی" معتقد بود و بر اهمیت ارتباط با امر متعالی و "فراگیر" (Das Umgreifende) تأکید داشت، بدون آنکه لزوماً به یک دین خاص پایبند باشد.

○ آثار مهم:

- "فلسفه وجود" (Philosophie der Existenz): اثری که در آن به تبیین مفهوم وجود و اگزیستانسیالیسم خود می‌پردازد.
- "منشأ و هدف تاریخ" (Vom Ursprung und Ziel der Geschichte): اثری در زمینه فلسفه تاریخ.
- "عقل و وجود" (Vernunft und Existenz): بررسی رابطه بین عقل و تجربه وجودی.
- "ایمان فلسفی" (Der philosophische Glaube): تبیین دیدگاه او در مورد ایمان و امر متعالی.

- سورن کی یرکگور (Søren Kierkegaard):

○ **نظریه شخصیت:** کی یرکگور، فیلسوف و الهی‌دان دانمارکی، اغلب به عنوان پدر اگزیستانسیالیسم شناخته می‌شود. او بر اهمیت فردیت، تجربه درونی و انتخاب‌های شخصی تأکید داشت. نظریه شخصیت او بر مفهوم "خود" (Selvet) متمرکز است که باید از طریق انتخاب و تعهد در برابر خدا شکل بگیرد. کی یرکگور مراحل سه‌گانه زندگی (زیبایی‌شناختی، اخلاقی و دینی) را مطرح می‌کند که نشان‌دهنده سطوح



مختلف تعهد و خودشناسی انسان است. او بر اهمیت "جهش ایمانی (Leap of Faith)" و پذیرش پارادوکس‌های ایمان مسیحی تأکید داشت.

○ آثار مهم:

- "یا/یا: (Enten-Eller)" اثری که به بررسی دو شیوه زندگی زیبایی‌شناختی و اخلاقی می‌پردازد.
- "ترس و لرز: (Frygt og Bæven)" بررسی داستان ابراهیم و اسحاق و مفهوم ایمان.
- "بیماری تا مرگ: (Sygdommen til Døden)" تحلیلی از مفهوم نومیدی به عنوان بیماری روح.
- "مفهوم اضطراب: (Begrebet Angest)" بررسی روانشناختی و فلسفی مفهوم اضطراب.

• مارتین هایدگر (Martin Heidegger):

○ **نظریه شخصیت:** هایدگر، فیلسوف آلمانی، بر هستی‌شناسی بنیادی تمرکز داشت و به دنبال پاسخ به پرسش "معنای هستی چیست؟" بود. او مفهوم "دازاین (Dasein)" را مطرح می‌کند که به هستی انسان اشاره دارد، هستی‌ای که از وجود خود آگاه است و در جهان "پرتاب شده" است. هایدگر بر اهمیت "بودن-به-سوی-مرگ (Sein-zum-Tode)" به عنوان عاملی برای اصالت بخشیدن به زندگی تأکید داشت. اگرچه هایدگر به طور مستقیم به نظریه شخصیت نمی‌پردازد، اما تحلیل او از دازاین و وجود اصیل و غیراصیل، تلویحاً به درک ما از خود و هویت فردی مربوط می‌شود. رابطه هایدگر با دین پیچیده است و او به طور کلی از پرداختن مستقیم به مسائل دینی اجتناب می‌کرد.

○ آثار مهم:

- "هستی و زمان: (Sein und Zeit)" مهم‌ترین اثر هایدگر که در آن به تبیین هستی‌شناسی بنیادی خود می‌پردازد.
- "مقدمه‌ای بر متافیزیک: (Einführung in die Metaphysik)" بررسی پرسش‌های بنیادین هستی‌شناسی.
- "گفتاری در باب فناوری: (Die Frage nach der Technik)" تحلیلی انتقادی از نقش فناوری در عصر مدرن.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

- **گزینه ۲) یاسپرس:** کارل یاسپرس، اگرچه یک فیلسوف اگزیستانسیالیست محسوب می‌شود، اما دیدگاه‌های او در مورد دین با سارتر متفاوت است. یاسپرس به نوعی "ایمان فلسفی" معتقد بود و بر اهمیت تجربه امر متعالی و "فراگیر" تأکید داشت. او در آثار خود به بررسی مرزهای بین عقل و ایمان می‌پردازد و اگرچه ممکن است به نقد برخی از جنبه‌های دین سازمان‌یافته بپردازد، اما به طور کلی مخالف دین به معنای انکار وجود امر متعالی نیست.
- **گزینه ۳) کی یرکگور:** سورن کی یرکگور، به عنوان یک فیلسوف اگزیستانسیالیست و الهی‌دان، عمیقاً درگیر مسائل مربوط به ایمان مسیحی بود. اگرچه او به نقد برخی از جنبه‌های کلیسای رسمی و ایمان سطحی می‌پرداخت، اما خود یک فرد مؤمن بود و بر اهمیت تجربه فردی و اصیل ایمان تأکید داشت. فلسفه او حول محور ایمان، انتخاب و تعهد در برابر خدا شکل می‌گیرد و او به هیچ وجه در میان مخالفان دین قرار نمی‌گیرد.
- **گزینه ۴) هایدگر:** مارتین هایدگر، فیلسوفی بود که عمدتاً بر هستی‌شناسی تمرکز داشت و به دنبال فهم معنای هستی بود. اگرچه او به طور مستقیم به مسائل دینی نمی‌پرداخت و رویکردی غیرمذهبی به فلسفه داشت، اما نمی‌توان او را به عنوان یک مخالف دین به معنای سارتری کلمه در نظر گرفت. تمرکز اصلی هایدگر بر تحلیل ساختار وجود انسان (دازاین) و پرسش از هستی بود، نه رد یا اثبات وجود خداوند.

مطالب تخصصی:

- **اگزیستانسیالیسم: (Existentialism)** یک جنبش فلسفی است که بر اهمیت وجود فردی، آزادی و مسئولیت انتخاب‌ها تأکید دارد. اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند که وجود انسان مقدم بر ماهیت اوست و انسان باید از طریق انتخاب‌های خود، معنا و ارزش‌های زندگی‌اش را بسازد. مفاهیم کلیدی در اگزیستانسیالیسم شامل آزادی، مسئولیت، اصالت، اضطراب، پوچی و معناجویی است.
- **تقدم وجود بر ماهیت: (Existence precedes essence)** این اصل اساسی اگزیستانسیالیسم بیان می‌کند که انسان ابتدا وجود پیدا می‌کند و سپس از طریق اعمال و انتخاب‌هایش، ماهیت خود را شکل می‌دهد. برخلاف دیدگاه‌های سنتی که معتقدند ماهیت انسان پیش از وجود او تعیین شده است، اگزیستانسیالیست‌ها بر این باورند که انسان کاملاً آزاد است تا خود را تعریف کند.
- **آتنیسم: (Atheism)** به معنای عدم باور به وجود خدا یا خدایان است. در فلسفه اگزیستانسیالیسم سارتری، آتنیسم نقش محوری دارد و به عنوان پیش‌فرض برای آزادی و مسئولیت مطلق انسان در نظر گرفته می‌شود.
- **هستی فی‌نفسه: (Being-in-itself - L'Être-en-soi)** در فلسفه سارتر، به هستی اشیاء و موجودات غیرآگاه اشاره دارد. این نوع هستی ثابت، انفعالی و فاقد آگاهی است و ماهیت آن پیش از وجودش تعیین شده است.
- **هستی لئفسه: (Being-for-itself - L'Être-pour-soi)** در فلسفه سارتر، به هستی آگاه و خودآگاه انسان اشاره دارد. این نوع هستی پویا، فعال و آگاه به خود است و وجود آن مقدم بر ماهیتش است.
- **اضطراب اگزیستانسیال: (Existential Angst - Angoisse existentielle)** احساس دلهره و نگرانی ناشی از آگاهی انسان به آزادی مطلق و مسئولیت سنگین انتخاب‌هایش در یک جهان بی‌معنا است. این اضطراب، ناشی از فقدان هرگونه راهنمای از پیش تعیین‌شده و لزوم ساختن معنا توسط خود انسان است.



- **بدایمانی: (Bad Faith - Mauvaise foi)** در فلسفه سارتر، به معنای خودفریبی و انکار آزادی و مسئولیت خویش است. بدایمانی زمانی رخ می‌دهد که انسان تلاش می‌کند تا از اضطراب ناشی از آزادی فرار کند و نقش یک شیء یا یک ماهیت از پیش تعیین‌شده را بازی کند.
- **ایمان فلسفی: (Philosophical Faith - Philosophischer Glaube)** در فلسفه یاسپرس، به نوعی باور و اعتماد به امر متعالی و "فراگیر" اشاره دارد که از طریق تجربه وجودی و مواجهه با وضعیت‌های مرزی حاصل می‌شود. این نوع ایمان، لزوماً به یک دین خاص محدود نمی‌شود.
- **جهش ایمانی: (Leap of Faith - Springet ind i Troen)** در فلسفه کی یرکگور، به معنای پذیرش ایمان مذهبی با وجود عدم قطعیت عقلانی و پارادوکس‌های موجود در آن است. این جهش، مستلزم تعهد شخصی و اصیل به باورهای دینی است.
- **دازاین: (Dasein)** در فلسفه هایدگر، به هستی انسان اشاره دارد، هستی‌ای که از وجود خود آگاه است و در جهان "پرتاب شده" است. دازاین، موجودی است که پرسش از هستی برای او مطرح است و وجودش با امکانات و انتخاب‌ها گره خورده است.
- **بودن-به‌سوی-مرگ: (Being-towards-death - Sein-zum-Tode)** در فلسفه هایدگر، آگاهی انسان به مرگ به عنوان قطعی‌ترین امکان وجودی‌اش، می‌تواند او را به سوی یک زندگی اصیل سوق دهد و از غرق شدن در روزمرگی و وجود غیراصیل باز دارد.

منابع فارسی طراحی سؤال:

ترجمه‌های فارسی آثار فیلسوفان:

- "هستی و نیستی" اثر ژان پل سارتر، ترجمه مهستی نونهالی.
- "اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر" اثر ژان پل سارتر، ترجمه مصطفی رحیمی.
- "فلسفه وجود" اثر کارل یاسپرس، ترجمه سید موسی دیباج.
- "ترس و لرز" اثر سورن کی یرکگور، ترجمه‌های مختلف.
- "هستی و زمان" اثر مارتین هایدگر، ترجمه سیاوش جمادی.

• کتب و مقالات مربوط به تاریخ و مبانی اگزیستانسیالیسم:

- کتاب "اگزیستانسیالیسم" اثر فردریک کاپلستون، ترجمه خشایار دیهیمی.
- کتاب "فلسفه اگزیستانسیالیسم" اثر ژان وال، ترجمه عبدالله توکل.
- مقالات و پژوهش‌های منتشر شده در نشریات فلسفی فارسی‌زبان.

۴۲. گزینه ۲)

موضوع و منظور سؤال: موضوع این سؤال، بررسی تطبیقی بین مفهوم تثلیث در مسیحیت و نظام صدور اقانیم در فلسفه افلوپینی است. منظور سؤال، یافتن معادل یا متناظر برای حقیقت عیسوی (شخصیت و جایگاه عیسی مسیح) در میان اقانیم سه‌گانه افلوپین است.

عنوان کلی برای مفهوم سؤال: مقایسه تطبیقی جایگاه عیسی مسیح در تثلیث با اقانیم افلوپینی

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:

بر اساس منابع معتبر علمی در حوزه فلسفه (مبحث فلسفه عمومی) و استانداردهای روز دنیا، گزینه «عقل کلی» به عنوان متناظر حقیقت عیسوی در مقایسه با اقانیم افلوپینی، گزینه صحیح محسوب می‌شود. دلایل این انتخاب به شرح زیر است:

- **نقش واسطه و ظهور:** در نظام تثلیث مسیحی، عیسی مسیح به عنوان پسر خدا و کلمه (لوگوس) الهی، نقش واسطه بین خداوند متعال و جهان هستی را ایفا می‌کند. او تجلی و ظهور خداوند در عالم مادی است. به همین ترتیب، در فلسفه افلوپینی، «عقل کلی» (نوس) به عنوان نخستین صادر از «احد» (خداوند متعال در نظام افلوپین) در نظر گرفته می‌شود. عقل کلی، جایگاه مُثُل افلاطونی و سرچشمه تمام عقول و نفوس است و به نوعی، واسطه بین احد و عالم محسوس محسوب می‌شود.

- **مفهوم لوگوس:** در الهیات مسیحی، عیسی مسیح اغلب با عنوان «لوگوس» (کلمه یا عقل الهی) شناخته می‌شود. این مفهوم، ریشه در فلسفه یونانی، به ویژه فلسفه هراکلیتوس و فیلون اسکندرانی دارد. افلوپین نیز در نظام فلسفی خود، مفهوم «نوس» (عقل) را به عنوان جایگاه تفکر و آگاهی الهی و منشأ نظم در جهان مطرح می‌کند که شباهت قابل توجهی با مفهوم لوگوس در مسیحیت دارد.

- **جایگاه در نظام صدور:** در نظام افلوپینی، اقانیم به ترتیب از احد صادر می‌شوند: ابتدا عقل کلی، سپس نفس کلی و در نهایت عالم محسوس. عقل کلی به عنوان اولین و نزدیک‌ترین صادر به احد، از مرتبه وجودی بالاتری نسبت به نفس کلی و عالم محسوس برخوردار است. این جایگاه، مشابه جایگاه عیسی مسیح به عنوان پسر خدا در تثلیث مسیحی است که از ذات الهی نشأت گرفته و مرتبه‌ای متعالی نسبت به مخلوقات دارد.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

گزینه «عقل کلی» در نظام فلسفی افلوپین، بهترین معادل برای حقیقت عیسوی در تثلیث مسیحی به شمار می‌رود. این تطابق بر اساس نقش واسطه‌گری، مفهوم عقل الهی (لوگوس/نوس) و جایگاه در نظام هستی‌شناختی هر دو نظام فکری استوار است.

در فلسفه افلوپین، «احد» (The One) سرچشمه و مبدأ تمام هستی است، موجودی کاملاً متعالی، بسیط و غیرقابل شناخت. از احد، نخستین اقنوم یعنی «عقل کلی» (Universal Intellect or Nous) صادر می‌شود. عقل کلی، قلمرو تفکر محض، آگاهی کامل و جایگاه مُثُل (ایده‌های افلاطونی) است. این اقنوم، خود را می‌اندیشد و از طریق این خوداندیشی، جهان مُثُل را به وجود می‌آورد. عقل کلی، به نوعی، صورت و الگوی جهان محسوس است.



در الهیات مسیحی، تثلیث به خدای واحد در سه شخص (اقتوم): پدر، پسر (عیسی مسیح) و روح القدس اشاره دارد. عیسی مسیح به عنوان پسر خدا، ذات الهی دارد و از طریق او، خداوند جهان را خلق کرده است. مفهوم «لوگوس» (Word or Reason) در انجیل یوحنا به عیسی مسیح اطلاق می‌شود و او را به عنوان کلمه خدا که در آغاز با خدا بود و خدا بود، معرفی می‌کند.

مقایسه این دو مفهوم نشان می‌دهد که «عقل کلی» در فلسفه افلوپتین، شباهت‌های قابل توجهی با نقش و جایگاه عیسی مسیح در تثلیث مسیحی دارد. هر دو به عنوان واسطه بین مبدأ متعالی (احد/خداوند پدر) و جهان هستی عمل می‌کنند و هر دو با مفهوم عقل یا کلمه الهی مرتبط هستند.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

گزینه «عقل کلی» به درستی بر نقش واسطه‌گری و عقلانیت الهی تأکید دارد که در هر دو نظام فکری (افلوپتینی و مسیحی) برای تبیین ارتباط بین امر متعالی و جهان محسوس اهمیت دارد. این گزینه، بر خلاف سایر گزینه‌ها، نزدیک‌ترین مفهوم به جایگاه و نقش محوری عیسی مسیح در الهیات مسیحی است.

تفسیر، نقد و بررسی کامل گزینه صحیح:

تفسیر این گزینه نشان می‌دهد که تلاش برای یافتن معادل دقیق بین نظام‌های فلسفی و الهیاتی مختلف، همواره با چالش‌هایی روبرو است. در حالی که شباهت‌های قابل توجهی بین «عقل کلی» و حقیقت عیسوی وجود دارد، تفاوت‌های بنیادینی نیز بین این دو نظام فکری وجود دارد. برای مثال، نظام افلوپتینی بر مفهوم صدور تأکید دارد، در حالی که مسیحیت بر مفهوم خلقت و تجسد الهی تأکید می‌کند. با این حال، از منظر مقایسه‌ای و با توجه به نقش واسطه و مفهوم عقل الهی، «عقل کلی» همچنان نزدیک‌ترین و مناسب‌ترین گزینه به نظر می‌رسد.

نقد این مقایسه می‌تواند به این نکته اشاره کند که تطبیق مفاهیم از زمینه‌های فکری متفاوت، ممکن است منجر به ساده‌سازی یا تحریف برخی جنبه‌های مهم هر نظام شود. با این وجود، این نوع مقایسه‌ها می‌توانند به درک عمیق‌تر از ساختارهای فکری و مفاهیم مشترک در تمدن‌های مختلف کمک کنند. بررسی این گزینه نشان می‌دهد که اندیشمندان در طول تاریخ تلاش کرده‌اند تا به تبیین رابطه بین امر متعالی و جهان محسوس بپردازند و مفاهیمی مشابه در نظام‌های فکری مختلف شکل گرفته است.

شخصیت‌ها و نظرات و آثارشان:

- **افلوپتین: (Plotinus)** فیلسوف نوافلاطونی قرن سوم میلادی است. او بنیان‌گذار مکتب نوافلاطونیسم محسوب می‌شود که تأثیر عمیقی بر فلسفه و الهیات غرب گذاشت. مهم‌ترین اثر او مجموعه رسالاتی است که تحت عنوان «ننادها» (Enneads) گردآوری شده است. در این اثر، افلوپتین نظام فلسفی خود را بر اساس سه اقتوم اصلی: احد، عقل کلی و نفس کلی تبیین می‌کند. نظریه صدور، هسته اصلی فلسفه افلوپتین را تشکیل می‌دهد که بر اساس آن، تمام هستی از احد به صورت تدریجی و نزولی صادر می‌شود.
- **عیسی مسیح: (Jesus Christ)** شخصیت مرکزی در مسیحیت است که به عنوان پسر خدا و تجسد الهی در نظر گرفته می‌شود. آموزه‌های او در انجیل‌ها ثبت شده و بر مفاهیمی همچون عشق، ایمان، بخشش و رستگاری تأکید دارد. در الهیات مسیحی، عیسی مسیح نقش محوری در نجات بشر و آشتی دادن انسان با خدا ایفا می‌کند.
- **احد: (The One)** در فلسفه افلوپتین، احد، مبدأ نهایی و سرچشمه تمام هستی است. او موجودی کاملاً متعالی، بسیط، غیرقابل وصف و فراتر از هر گونه تعین و کثرت است. احد، نه قابل شناخت است و نه می‌توان صفتی به او نسبت داد. تمام هستی از طریق صدور از او نشأت می‌گیرد.
- **عقل کلی: (Universal Intellect or Nous)** دومین اقتوم در نظام افلوپتینی است که مستقیماً از احد صادر می‌شود. عقل کلی، جایگاه مُثُل افلاطونی، قلمرو تفکر محض و آگاهی کامل است. این اقتوم، خود را می‌اندیشد و از طریق این خوداندیشی، جهان مُثُل را به وجود می‌آورد.
- **نفس کلی: (Universal Soul or Psyche)** سومین اقتوم در نظام افلوپتینی است که از عقل کلی صادر می‌شود. نفس کلی، اصل حیات و حرکت در جهان است و پیونددهنده جهان مُثُل با جهان محسوس به شمار می‌رود. نفس کلی، صورت‌های موجود در عقل کلی را در ماده تحقق می‌بخشد.
- **نفس جزئی: (Particular Soul)** در فلسفه افلوپتین، نفوس جزئی، تجلیات نفس کلی در موجودات فردی هستند. هر انسان و هر موجود زنده‌ای دارای نفس جزئی است که تلاش می‌کند تا به سوی مبدأ خود، یعنی نفس کلی و در نهایت احد، بازگردد.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

- **گزینه (۱) احد:** احد در فلسفه افلوپتین، مبدأ کاملاً متعالی و غیرقابل شناخت است. در حالی که عیسی مسیح در الهیات مسیحی دارای ذات الهی است، او همچنین به عنوان شخص دوم تثلیث، دارای نقش و جایگاه مشخص در ارتباط با جهان و انسان است. احد، به دلیل تعالی مطلق خود، نمی‌تواند معادل مناسبی برای حقیقت عیسوی باشد که در جهان تجسد یافته و نقش واسطه را ایفا می‌کند.
- **گزینه (۳) نفس کلی:** نفس کلی در فلسفه افلوپتین، اصل حیات و حرکت در جهان است و مرتبه‌ای پایین‌تر از عقل کلی دارد. در حالی که روح القدس در تثلیث مسیحی با مفهوم حیات و روح الهی مرتبط است، سؤال مشخصاً در مورد متناظر حقیقت عیسوی (پسر خدا) می‌پرسد. نفس کلی، به دلیل نقش و جایگاه متفاوت خود در نظام افلوپتینی، نمی‌تواند معادل دقیقی برای عیسی مسیح باشد.
- **گزینه (۴) نفس جزئی:** نفس جزئی، تجلی نفس کلی در موجودات فردی است و از مرتبه وجودی بسیار پایین‌تری نسبت به عقل کلی برخوردار است. عیسی مسیح در الهیات مسیحی، شخصیتی منحصر به فرد و دارای جایگاه الهی است و نمی‌توان او را با نفس جزئی که در تمام انسان‌ها وجود دارد، یکسان دانست.



اصطلاحات تخصصی :

- **تثلیث (Trinity):** اصطلاحی در الهیات مسیحی که به اعتقاد به خدای واحد در سه شخص (اقنوم): پدر، پسر (عیسی مسیح) و روح القدس اشاره دارد. هر یک از این اشخاص دارای ذات الهی کامل هستند و در عین حال، خدای واحد را تشکیل می‌دهند.
- **اقنوم (Hypostasis):** اصطلاحی فلسفی و الهیاتی که به یک ذات یا وجود مستقل اشاره دارد. در فلسفه افلوپتین، اقنوم به سه مرتبه وجودی اصلی (احد، عقل کلی، نفس کلی) اطلاق می‌شود. در الهیات مسیحی، اقنوم به هر یک از سه شخص تثلیث اشاره دارد.
- **صدور (Emanation):** مفهومی در فلسفه نوافلاطونی که بر اساس آن، تمام هستی به صورت تدریجی و ضروری از مبدأ واحد (احد) نشأت می‌گیرد. این صدور، نه به معنای خلق کردن از عدم، بلکه به معنای تابش و جریان یافتن وجود از احد است.
- **احد (The One):** در فلسفه افلوپتین، مبدأ نهایی و سرچشمه تمام هستی، موجودی کاملاً متعالی، بسیط و غیرقابل شناخت.
- **عقل کلی (Universal Intellect or Nous):** دومین اقنوم در نظام افلوپتینی، جایگاه مُثُل افلاطونی، قلمرو تفکر محض و آگاهی کامل.
- **نفس کلی (Universal Soul or Psyche):** سومین اقنوم در نظام افلوپتینی، اصل حیات و حرکت در جهان، پیوندهنده جهان مُثُل با جهان محسوس.
- **لوگوس (Logos):** اصطلاحی یونانی به معنای کلمه، عقل، نظم یا دلیل. در فلسفه یونانی و الهیات مسیحی، لوگوس به عنوان اصل عقلانی جهان و کلمه خدا که از طریق آن جهان خلق شده است، در نظر گرفته می‌شود. در انجیل یوحنا، عیسی مسیح به عنوان لوگوس معرفی می‌شود.
- **مُثُل (Forms or Ideas):** در فلسفه افلاطون، مُثُل، حقایق جاودان و تغییرناپذیری هستند که نمونه‌های کامل اشیاء محسوس در جهان مادی را تشکیل می‌دهند. عقل کلی در فلسفه افلوپتین، جایگاه این مُثُل است.

۴.۳. گزینه ۴

موضوع و منظور سؤال:

- **موضوع:** این سؤال در حوزه منطق و مابعدالطبیعه در فلسفه اسلامی، به ویژه مبحث کلیات خمس (پنج کلی) و مفهوم ماهیت می‌پردازد.
- **منظور:** هدف از این پرسش، سنجش درک مخاطب از اصطلاحات تخصصی فلسفه اسلامی در حوزه کلیات و تمایز بین انواع کلیات (کلی طبیعی، کلی عقلی، کلی منطقی) و ارتباط آن‌ها با مفهوم ماهیت لابشرط مقسمی است.

عنوان کلی برای مفهوم سؤال: تبیین مفهوم ماهیت لابشرط مقسمی در نظام کلیات فلسفه اسلامی

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه صحیح:

"ماهیت لابشرط مقسمی" اصطلاحی کلیدی در فلسفه اسلامی است که به ماهیتی اشاره دارد که به خودی خود و بدون در نظر گرفتن هیچ قید و شرطی (لابشرط)، قابلیت تقسیم شدن (مقسمی) به انواع مختلف را دارا است. این مفهوم دقیقاً با تعریف "کلی طبیعی (Kullī tabī'ī)" همخوانی دارد. در فلسفه اسلامی، "کلی طبیعی" به ماهیت مشترک افراد یک نوع یا جنس اطلاق می‌شود که در خارج و در ضمن افراد وجود دارد، اما ذهن آن را به صورت کلی و بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های فردی درک می‌کند. این کلی، به دلیل اشتراک در افراد، قابلیت تقسیم شدن به انواع جزئی‌تر را دارد. برای مثال، ماهیت "حیوان" به عنوان یک کلی طبیعی، لابشرط و بدون قید و شرط خاصی، قابلیت تقسیم شدن به انواع مختلف مانند انسان، اسب، شیر و غیره را دارا است.

اصطلاح "لابشرط" در "ماهیت لابشرط مقسمی" تأکید می‌کند که این ماهیت در نظر گرفته می‌شود بدون آنکه به وجود آن در ذهن (کلی عقلی) یا در قالب الفاظ و مفاهیم منطقی (کلی منطقی) توجه شود، بلکه صرفاً به خود آن ماهیت بما هو هی (آن گونه که هست) نظر می‌شود که این همان ویژگی "کلی طبیعی" است. همچنین، "مقسمی" بودن آن نشان می‌دهد که این کلی، مبدأ و اساس تقسیم به انواع مختلف است که این نیز از ویژگی‌های جنس به عنوان یک کلی طبیعی محسوب می‌شود.

بر اساس منابع معتبر فلسفه اسلامی مانند آثار ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا و شارحان حکمت متعالیه، "کلی طبیعی" به عنوان ماهیتی که در خارج وجود دارد و قابلیت اتصاف به افراد متعدد را دارا است، شناخته می‌شود و "ماهیت لابشرط مقسمی" به طور مترادف یا به عنوان یکی از مصادیق مهم آن به کار می‌رود.

پاسخ تشریحی گزینه صحیح:

"کلی طبیعی (Kullī tabī'ī)" در فلسفه اسلامی، یکی از اقسام کلی است که در مبحث کلیات خمس مورد بحث قرار می‌گیرد. کلی به مفهومی گفته می‌شود که قابلیت صدق بر افراد متعدد را داشته باشد. "کلی طبیعی" عبارت است از ماهیت مشترک بین افراد یک نوع یا جنس که در عالم خارج و در ضمن افراد وجود دارد. به عبارت دیگر، این کلی، حقیقت و ذات مشترک بین افراد است که به واسطه آن، آن‌ها در یک گروه یا دسته قرار می‌گیرند. اصطلاح "ماهیت لابشرط مقسمی" به دقت این مفهوم را تبیین می‌کند. "ماهیت" به ذات و حقیقت یک شیء اشاره دارد. "لابشرط" در لغت به معنای "بدون شرط" است و در اصطلاح فلسفی به معنای در نظر گرفتن یک مفهوم بدون هیچ گونه قید و شرط یا تعیین خاصی است. "مقسمی" نیز به معنای "قابل تقسیم شدن" است. بنابراین، "ماهیت لابشرط مقسمی" به ماهیتی اطلاق می‌شود که به خودی خود و بدون در نظر گرفتن هیچ قید و شرطی، قابلیت تقسیم شدن به انواع مختلف را دارا است.



برای مثال، ماهیت "انسان" به عنوان یک کلی طبیعی، در افراد متعددی مانند زید، عمرو و غیره وجود دارد. این ماهیت، لایشرط و بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های فردی آن‌ها (مانند رنگ پوست، قد و غیره)، قابلیت تقسیم شدن به انواع مختلف بر اساس ویژگی‌های ممیزه (فصل) را دارا است. همچنین، ماهیت "حیوان" به عنوان جنسی که شامل انسان، اسب، گربه و غیره می‌شود، یک کلی طبیعی و لایشرط مقسمی است.

در مقابل، "کلی عقلی (Kullī 'aqlī)" به کلی‌ای گفته می‌شود که وجود آن منحصر به ذهن است و در خارج وجود مستقل ندارد. این کلی، از طریق تجرید و تعمیم از جزئیات خارجی توسط عقل به دست می‌آید. "کلی منطقی (Kullī mantiqī)" نیز به کلی‌ای گفته می‌شود که در قضایا و استدلال‌های منطقی به کار می‌رود و به عنوان محمول بر موضوع حمل می‌شود.

بنابراین، با توجه به تعریف "ماهیت لایشرط مقسمی" که بر ذات مشترک و قابل تقسیم شدن بدون هیچ قید و شرطی تأکید دارد، "کلی طبیعی" دقیق‌ترین گزینه برای تبیین این مفهوم است.

تجزیه و تحلیل گزینه صحیح:

- گزینه صحیح (کلی طبیعی) به درستی مفهوم "ماهیت لایشرط مقسمی" را تبیین می‌کند. تجزیه و تحلیل این گزینه نشان می‌دهد که:
- کلی:** دلالت بر مفهوم عام و مشترک دارد که بر افراد متعدد صدق می‌کند. "ماهیت لایشرط مقسمی" نیز یک مفهوم کلی است.
- طبیعی:** اشاره به وجود این کلی در عالم خارج و در ضمن افراد دارد. "ماهیت لایشرط مقسمی" نیز به ماهیتی اشاره دارد که در خارج موجود است و افراد متعدد در آن شریک هستند.
- لایشرط:** تأکید بر این دارد که این کلی بدون در نظر گرفتن هیچ قید و شرط یا تعیین خاصی در نظر گرفته می‌شود. "ماهیت لایشرط مقسمی" نیز به همین معنا است.
- مقسمی:** بیانگر قابلیت تقسیم شدن این کلی به انواع مختلف است. "ماهیت لایشرط مقسمی" نیز به عنوان مبدأ تقسیم به انواع شناخته می‌شود. بنابراین، تمام اجزای مفهوم "کلی طبیعی" با ویژگی‌های "ماهیت لایشرط مقسمی" مطابقت دارند.

تفسیر، نقد و بررسی گزینه صحیح:

تفسیر "کلی طبیعی" به عنوان معادل "ماهیت لایشرط مقسمی" در چارچوب فلسفه اسلامی، نشان‌دهنده درک صحیح از نظام کلیات و جایگاه هر یک از اقسام کلی در آن است. این تفسیر، مبتنی بر دیدگاه فلاسفه مسلمان است که معتقدند کلی طبیعی، اساس و مبنای شناخت انواع و اجناس در عالم خارج است.

نقد این دیدگاه می‌تواند از منظر فلسفه‌های دیگر صورت گیرد که ممکن است دیدگاه متفاوتی در مورد وجود کلیات و نحوه ارتباط آن‌ها با عالم خارج داشته باشند. برای مثال، برخی از رویکردهای نومیالیستی (اسم‌گرایی) منکر وجود واقعی کلیات در خارج هستند و آن‌ها را صرفاً اسامی و قراردادهای زبانی می‌دانند. با این حال، در چارچوب فلسفه اسلامی، دیدگاه رئالیستی (واقع‌گرایی) در مورد کلیات، به ویژه کلی طبیعی، غالب است.

بررسی این مفهوم نشان می‌دهد که فلاسفه مسلمان تلاش کرده‌اند تا تبیینی دقیق از نحوه ارتباط مفاهیم کلی ذهنی با واقعیت خارجی ارائه دهند و "کلی طبیعی" نقش مهمی در این تبیین ایفا می‌کند.

شخصیت‌ها و نظرات و آثارشان:

- ابونصر فارابی (Al-Farabi):** به عنوان معلم ثانی شناخته می‌شود و نقش مهمی در نظام‌مند کردن فلسفه ارسطویی در جهان اسلام داشته است. او در آثار خود به بحث در مورد کلیات، به ویژه در کتاب "الافاظ المستعملة فی المنطق" (الفاظ به کار رفته در منطق)، پرداخته و به تمایز بین انواع کلیات اشاره کرده است. فارابی بر وجود کلیات در ذهن و خارج تأکید داشت و آن‌ها را مبنای شناخت و دسته‌بندی موجودات می‌دانست.
- ابوعلی سینا (Avicenna):** یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه و دانشمندان جهان اسلام است که تأثیر عمیقی بر فلسفه و علم داشته است. او در کتاب "الشفاء" (شفا) و "النجاه" (نجات) به تفصیل به بحث در مورد منطق و مابعدالطبیعه پرداخته و دیدگاه‌های دقیقی در مورد کلیات خمس و مفهوم ماهیت ارائه کرده است. ابن سینا معتقد بود که کلیات، هم در ذهن و هم در خارج به نحوی وجود دارند و "کلی طبیعی" را به عنوان ماهیت مشترک افراد در خارج مورد تأکید قرار می‌داد.
- شهاب‌الدین سهروردی (Sohrevardi):** بنیان‌گذار حکمت اشراق در فلسفه اسلامی است. او نیز در آثار خود، به ویژه در کتاب "حکمة الاشراق" (حکمت اشراق)، به بحث در مورد مراتب وجود و ارتباط آن‌ها با مفاهیم کلی پرداخته است. سهروردی بر وجود نورالانوار (خداوند) به عنوان منشأ تمام انوار و موجودات تأکید داشت و دیدگاه‌های خاصی در مورد نحوه ظهور کلیات از این منشأ ارائه کرده است.
- صدرالدین شیرازی (Mulla Sadra):** مؤسس حکمت متعالیه در فلسفه اسلامی است. او با جمع‌آوری و تلفیق دیدگاه‌های فلاسفه پیشین و با ابتکارات خود، نظام فلسفی جامعی را ارائه کرد. ملاصدرا در آثار خود، به ویژه در کتاب "الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة" (حکمت متعالیه در اسفار اربعه)، به تفصیل به بحث در مورد وجود، ماهیت و کلیات پرداخته و دیدگاه‌های نوینی را در این زمینه مطرح کرده است. او بر اصالت وجود و تبعیت ماهیت از وجود تأکید داشت و دیدگاه‌های خاصی در مورد نحوه تحقق کلیات در عالم خارج و ذهن ارائه کرده است.